

# گیلکانہ

صادق نیک پور

ایروان

نوامبر ۲۰۲۴

نام	:	گیلکانه
نویسنده	:	نیک پور، صادق / ۱۹۶۶
موضوع	:	گردایه نوشتارهای برگزیده دکتر صادق نیک پور (اریاب قلم) گسترده در سمینارها، کانال، سایت، نشریه، مجله، روزنامه، کتاب ... بر آسه گیلکی و گیلان شناسی با ژانرهای داستان، تحقیق، طنز، نقد، شعر ۲۰۱۸-۲۰۲۴
جایگاه	:	یروان - ارمنستان
هنگامه	:	نوامبر ۲۰۲۴
اندازه	:	رقعی / ۱۱۲ ص



## گویشوران گیلک

### زبان‌های ایران

... صد و بیست و هفت ولایت ... به هر ولایت به خط آن و به هر قوم به زبان آن و به یهودیان نیز به خط و زبان ایشان نوشته شد. (استر ۸ : ۹)  
داریوش مصلحت دانست که صد و بیست ساتراپ بر مملکت بگمارد تا بر تمامی مملکت باشند (دانیال ۶ : ۱)



برای شمار گویشوران گیلکی از آمار دو و نیم میلیون نفر تا شش میلیون نفر در بن‌مایه‌های گوناگون چند گزارش داریم ولی بن‌مایگانی که ۴ میلیون را گزارش نمودند بیشتر برای پرداختن و گواهمندی به ارزشمندی ارزیابی گردیدند.

- ✓ ۴ میلیون نفر (ویکی پدیا)<sup>۱</sup>
- ✓ پروژه جاشوا در آمار خود گویشوران گیلک را ۴ میلیون نفر گزارش داد<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> ویکی پدیا در زبان گیلکی

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D8%A8%D8%A7%D9%86\\_%DA%AF%DB%8C%D9%84%DA%A9%DB%8C](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B2%D8%A8%D8%A7%D9%86_%DA%AF%DB%8C%D9%84%DA%A9%DB%8C)

<sup>۲</sup> شمار گویشوران گیلک در پروژه جاشوا گزارش ۲۲ ژانویه ۲۰۲۴

Gilaki, Gilani people group in all countries/ Joshua Project.  
joshuaproject.net  
[https://joshuaproject.net/people\\_groups/11890](https://joshuaproject.net/people_groups/11890)

می برآر ره

حبیب بنده

پيله بابا گول پسری

ای آسمان مئن

جاجیگا دآره

باباخان کمان وخت

گیلکانه گب امرأ

چاگوده گيله خودا ره ایزگمه

خورم زاکأ

جانأ قوربان

آسمانأ باورده آمی ورجأ



گیلان - رشت

برای برادرم / حبیب بنده / گل پسر بابای بزرگ / در میان این آسمان / جایگاهی دارد /  
 به وقت رنگین کمان / با سخنان گیلکی برای خدای گیلان خانه‌ای چوبی و گل اندود  
 ساخت / این پسر خوب / جانم به قربانش / آسمان را نزد ما آورد

فهرست

۳	گوشوران گیلک
۵	فهرست
۸	پیش نوشتار
۱۱	اولی پرکاله
۱۱	کاله گب نیویشتاندره
۱۲	سنگ وجود من
۱۵	درخت انگور
۱۸	آزمون و پذیرش
۲۱	ستاره کریسمس
۲۳	یادی از همشهری خوبم
۲۶	چای = چئی
۳۱	لاکان
۳۴	داس
۳۷	کاسپین
۴۱	کو توم
۴۵	شادیخور
۴۸	وارمبو
۵۲	گمچ و نوخون
۵۶	ایشه

- ۶۰..... فولکلور کاکوله
- ۶۲..... آب و بهمن
- ۶۷..... دویومی پرکاله
- ۶۷..... گورخانه گوفتندره
- ۶۸..... زالش
- ۷۰..... خاندش گیلکی
- ۷۰..... برگردان از گیلکی به فارسی
- ۷۴..... جیجاک دوا
- ۷۶..... خاندش گیلکی
- ۷۶..... برگردان از گیلکی به فارسی
- ۸۶..... مرا یاده
- ۸۸..... خاندش گیلکی
- ۸۹..... برگردان از گیلکی به فارسی
- ۹۳..... دار به دوش
- ۹۵..... خاندش گیلکی
- ۹۵..... برگردان از گیلکی به فارسی
- ۹۸..... گیلکی
- ۹۹..... خاندش گیلکی
- ۱۰۰..... برگردان به فارسی
- ۱۰۳..... موننظریم
- ۱۰۷..... خاندش گیلکی
- ۱۰۷..... برگردان از گیلکی به فارسی

### گیلکی کلمه آن

مادر جان  
یکی یکی دانه‌ی گیلکی را  
در چشمان‌ام کاشتی  
زبان‌ام  
جاده‌ای گیلکی است  
که کلمه‌ها تردد می‌کنند  
مادر جان  
نه تنها زبان‌ام گیلکی است  
چشمان من هم  
تو را گیلکی می‌بینند

مارجان  
ایتا ایتا گیلکی دانه یه  
می چومان جا بکاشتی  
می زوان  
ایتا گیلکی جاده یه  
کی کلمه آن شیدی آیبیدی  
مارجان  
نا تنخا می زوان گیلکی یه  
می چومانم  
تره گیلکی دیند

کاس آقا گسگری 🍲

## پیش‌نوشتار

روزی با برادر بزرگوارمان **کشیش لازاروس یقنظر** عزیز هم‌سخن گشتم و از نزدیک دیدم چه آتشی افروخت و بسی شادان شدم چون در دنیایی که همه از گرم شدن زمین و آب شدن یخ‌های قطبی نگرانند ایشان به من این بهروزی را دادند که من هم دستی بر آتش داشته باشم و دیده‌بان گذارش روحانی بسیاری از یخ‌های کهن منجمد کلیسایی گردم. آمین که در گرمای آتش افروخته کلیسای شعله‌وری که ایشان رهبرش هستند اینگونه گرم شدن زمین و آب و هوای کلیسایمان خجسته و مبارک است.

من شاهدم که با نوآوری و پویش باردهی کلیسای ایرانی، رویاهای فردای بزرگ برای همه **زبان‌های ایران** رخ داد و چه برای من هیجان‌آور بود وقتی دانستم **شورای گیلگی و دپارتمان‌های گیلگی** در شورای کلیسای جامع سامان گرفت و خدا را سپاس گفتم وقتی رویش کلیسای جامع گیلگی را بر این درخت، خودم با چشمانم شاهد گشتم.

من بسیار فرهیختگان ایرانی عاشق مسیح را در میان نویسندگان، شاعران، هنرمندان، فیلم‌سازان، کارگردانان، هنرپیشگان، روشنفکران، نوآوران و آفرینشگران ادبی هنری در حوزه فرهنگی سراغ دارم که از سال‌های دور جایی در کلیسا نیافتند و آفریده‌های

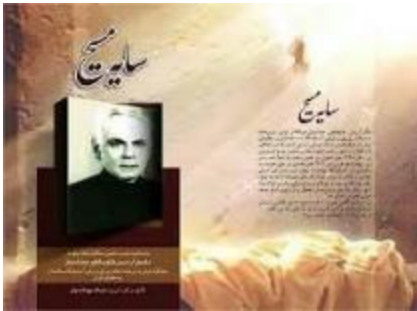


آنان در خدمت اپوزیسیون<sup>۱</sup> سیاسی یا کنش‌گران مدنی اجتماعی و تشکل‌های گوناگون قرار گرفت و در راه‌های دیگر رفتند و در باغ دیگران بار و بر دادند. پدرم در زندگی من یکی از آنها بود که هیچوقت به کلیسا نرفت و هیچ علاقه‌ای به آن نداشت با آنکه **عاشق مسیح بود** و این میراث فکری و فرهنگی او برایم باقی ماند تا در بند زنجیرهای مذهبی کلیسای گرفتار نگردم.

پدرم دامپزشک بود و شاعر بنام گیلک<sup>۲</sup> در گیلان که مرا به جای پرسه‌زنی در خیابان روزی با دوست خوبش آرسن میناسیان<sup>۳</sup> همان مسیح معروف گیلان آشنایم ساخت، دوستش داشتم چون پدرم و دابی من از او به نیکویی برایم گفتند و من گیلکی گفتن و مهربانی او را به خودم دیدم و چشیدم و روزی هم مانند دیگر گیلکان گیلان دست

بر زیر تابوتش بردم و آن را تا مزارش در وسط مدرسه‌ای در مرکز شهر رشت بردیم و یک مدرسه آرامگاه او گشت.

اینگونه مرگ و تدفین آرسن میناسیان یک نوآوری شگرف در گیلان و نیز در کلیسا بود ولی رخ داد و من شاهدش بودم.



آنچه گیلان من کم داشت کلیسای نوین گیلکی بود و هنوز این کمبود هست تا به جای پرداختن به الهیات کلاه مردان و شلوار زنان<sup>۴</sup> به اندیشه و دل‌های گیلکان و گیلانیان بپردازد.<sup>۵</sup>

## ۱ به فرانسوی Opposition

۲ **محمد جعفر نیک پور** شاعر گیلانی با تخلص نجم و نوزده کتاب شعر منتشرشده

۳ کتاب سایه مسیح به نام آرسن میناسیان و برای او نوشته شد

۴ برخی از کلیساهای دگماتیک سنتی معتقدند که مردان نباید موقع دعا یا در کلیسا کلاه بر سر داشته باشند و زنان باید دامن بپوشند نه شلوار

۵ مگذارید کسانی در باره آنچه می‌خورید و می‌آشامید یا در باره نگاه داشتن جشن‌های مذهبی و پاسداشتن ماه نو و روز شنبه شما را دادباخته گردانند (کولسیان ۲: ۱۶)

خدا را سپاس می‌گویم که کلیسای زنده خداوند را در مسیح دیدم و دیدم فرزندان پر از روپا با قلبی تپنده برای مردمانم محبت مسیحایی را می‌گسترانند، پس وقتی برادر خوبم از من برای فراهم‌سازی درونمایه گیلکی یاری خواست بر آن شدم برگزیده‌ای از نوشتارهای پیشینم در دوران زندگی در ارمنستان را در اندازه بین دو جلد یک کتاب گرد آورم و این گردایه پرداخته شد که همه آنها پیش از این منتشر شدند و ناشرانی برخی از آنها را به انگلیسی ترجمه نمودند و برخی را پادکست ساختند و مدیریت آن با همکار و همراه و همسر عزیزم **مژگان دستفال** است که همیشه سپاسگزار اویم. برخی از نوشتارهایی که در پیوند با **گیلان و رشت و گیلکی** بودند با هم در اینجا کنار هم **گیلکانه** شدند، گروهی در شعر با خوانش خودم در «**پرکاله<sup>۱</sup> گورخانه** **گوفتندره<sup>۲</sup>**» و گروهی داستان‌واره با قلم و سبک خودم در «**پرکاله کاله‌گب نوشتندره<sup>۳</sup>**» جاسازی گردیدند.

مسئولیت درستی و پاسخگویی به آنچه نوشتم مانند هر نوشتار من به همین‌گونه بدون هر دگرگونی با خودم هست و به یقین کلیسای جامع از مشاوره و رهنمود مشاورین حقوقی بهره خواهد برد تا درگیر مشکل حقوقی و نقض پروتکل‌های تولید ادبی و **کپی‌رایت** نگردد و چنانکه نبودم بازماندگانم که مالکان معنوی آثارم هستند درباره برگردان‌ها و هر پرسشی هماهنگ کننده و پاسخگو خواهند بود.

صادق نیک‌پور  
 بیروان ارمنستان  
 ۱۶ نوامبر ۲۰۲۴

<sup>۱</sup> «پرکاله» به زبان گیلکی یعنی «پاره‌ای از هر چیز» (نوزاد ۸۶) در برخی از گویش‌های گیلکی «پلکه» هم گفتند مانند «ایتا پلکه نانا/ هاتو خوایی گاز دوکونی» (مراد قلی‌پور) و من برای یک بخش و پاره‌ای از نوشتار این کتاب از آن بهره گرفتم، گرچه پلکه را هم به کار گرفتم  
<sup>۲</sup> یعنی صدای رعد و برق حرف می‌زند  
<sup>۳</sup> یعنی صحبت‌های عاشقانه می‌نویسند

## کاله گب نیویشتاندره


ژانرهای گوناگون داستان، تحقیق



## سنگ وجود من

۵ سپتامبر ۲۰۱۹

تخته سنگ بزرگی بودم، کنار رود پر آب خروشان، کنار سفیدرود بزرگ. پیش از آن هم بر بلندای کوهی می‌زیستم که در پی زلزله‌ای مهیب از جایم غلطیدم و سقوط کردم و بعد در قعر دره‌ای جای گرفتم. بعدها نامش شد «امامزاده‌هاشم گیلان». بعد از مدتی مسیر آب رودخانه عوض شد و از کنارم گذر کرد و گاهی هم تمام قسمت پایین بدنم را در بر گرفت و دایم مرا می‌شست. سال‌ها بر این منوال گذشت آن قدر زیاد و آنقدر دور که خاطرات زیستن در بلندی و بالای کوه را فراموش کرده بودم.

روزی متوجه شدم که انگشت نشانه شخصی به سویم گرفته شد  نمی‌دانم چرا مرا نشانه کرد؟ شنیدم که او به فریاد می‌گفت: «خدا قادر است از این سنگ‌ها برای خود قوم و خویش بسازد» (متا ۳: ۹) او در کنار رود آردن بود و من در کنار سفیدرود، در دنباله قزل‌اوزن، سرچشمه گرفته از کوه‌های زاگرس و غلطان در میان کوه‌های البرز قرار داشتم. آنجا کجا؟

و اینجا کجا؟ اما همان زمان، برقی آتشین از نوک انگشتش در آنجا خارج شد و آن برق تمام وجودم را در اینجا پُر کرد و من احساس کردم جان گرفتم. \*  
 هزار و نهصد و سی و سه سال گذشت و زمانی طول کشید تا آن برق در سنگ جانم رسوخ نمود و به من حیات داد. جان من در علفهای کنار رود وارد شد، درختان اطرافم در من جان گرفتند و همه سبزه و درخت اطرافم، وجود جانی من شدند. اما من همچنان جانم در حال فزونی بود. سی و سه سال دیگر نیز گذشت. درختانم تنومند شدند و جنگلی بزرگ از خودم پیرامونم را پُر نمود. وجودم از خودم پُر شد و خودم از آن برق و آتش که بر من باریده بود. در جنگل‌هایم خرس سیاه گیلان با روح آتشین من ناشی از آن برق نمو نمود و در آب سفیدرودم ماهی سفید گیلان با طعم زندگی من در جانم شنا می‌کرد. جوانان و مردم برای گردش و تفریح به کنارم می‌آمدند. تفرجگاه شادی‌آور مردم شده بود، و شادی آن برق وجودم آنان را شاد می‌کرد. جشن عروسی در کنارم بر پا می‌شد. روزی عروسی بر من نشست، از آب رودم و از میوه درختانم خورد. گونه‌هایش گل انداخت. تمام انرژی و جان وجودم در او جاری شد. نه ماه پس از آن جشن عروسی، مادرم مرا زایید.

بزرگ‌تر که شدم در جستجوی آن مرد و انگشتانش تا سرزمین سروهای آزاد لبنان رفتم و تا آردن را به دنبالش گشتم. او را ندیدم در دمشق مزاری را نشانم دادند که سر او اینجا است.

نه در قبرس و نه در آفریقا و نه در هیچ جای دیگر، بن‌مایه آتش درونم را نیافتم، بازگشتم و با دختر کوه‌های زاگرس ازدواج کردم و در دگردیسی و تولدی دیگر از آراکس و آراوات گذشتم، از دریای سیاه گذشتم و بر ساحل بالتیک بی‌پاسپورت و گذرنامه سوار کشتی شدیم.

کاپیتان کشتی به من گفت هنوز روز شما نرسیده است، پس تو و خانواده‌ات را در جزیره‌ای که هنوز نامش را در نقشه‌ای ننوخته‌اند پیاده می‌کنم، آنجا بمانید تا در موعد مقرر با پرنده خودتان پرواز کنید در آن روز پرنده شما با

نشان جوزا<sup>۱</sup> فرود خواهد آمد آن را بشناسید و در این روزهای انتظار تا تحقق آن وعده، ما زبان می‌خوانیم و با زبان خود و با زبان برق و آتش کلام می‌گوییم و با کلام می‌زییم. ✨



و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم

اعمال رسولان ۲۸ : ۱۱ 🍊

<sup>۱</sup> جوزا یا دوپیکر نام دارد که در زبان انگلیسی به Gemini معروف است




## درخت انگور


یازدهم جولای ۲۰۲۳

سه‌شنبه ۲۰ تیر ۲۵۸۲ پادشاهی کوروش

کلوچه فومن و برنج گیلان را از رشت با خود هدیه آورد، آن نام دیگر من،

همراهش بود 


تا بلندای کوه‌های قفقاز آمده بود و شبی زیر درخت انگور تا پاسی از نیمه شب

با هم نشستیم و گفتیم، شام خوردیم و بسی شادی کردیم 

او مهندس سازندگی بود و با نوای ویولن نوشتارش را خواند آنگاه من خبرخوش



تولد تازه را به او دادم، با نوید گرفتن شناسنامه برای فرزندی که در اینجا


متولد می‌گردد، پس او لبریز از شادی شد و بسی مشتاق گشت که بتواند خود


را برای جشنواره کریسمس آماده کند، پرسید «این شادی از چیست؟» 


گفتم «این درخت انگور، خود پیمان و سوگند خدا به ما بود آن هم نه یک‌بار


که سه بار»

یادم هست همین خدا همین مزده را هم در چند دهه پایانی قرن ۱۸ به جورج واشینگتن داد و او کمابیش پنجاه بار در نامه‌هایش آن را برای همه مردم نوشت و آن پیامی مناسب برای انقلاب آمریکا و بنیادگذاری ایالات متحده گردید  آن روز واشینگتن با گزاره «زیر درخت انگور» در نیویورک ژورنال همه دنیا را به تاب‌آوری تا مهاجرت به آمریکا تشویق نمود تا ستم‌دیدگان سایر سرزمین‌های جهان هم بدانند مکانی برای پناه بردن دارند 

همان زمان حکومت روسیه جولیان اورسین نیمسویچ، بزرگ فعال فرهنگی لهستان را دستگیر و برای دو سال در سن پترزبورگ زندانی کرد اما گزارش‌های امیدبخش او پس از آزادی، مهاجرت به آمریکا، ملاقات با واشینگتن و جفرسون و ازدواجش، موجب تولد کتاب مشهور «زیر درخت انگور و انجیر» در ۱۷۹۹ گردید 

پس با نوید سخنان خدا بود که درخت انگور، بانگ‌نامه استقلال و آزادی گردید و «نشستن زیر درخت انگور و انجیر<sup>۱</sup>» نماد صلح، فراخ‌زیستی و فراوانی گشت. فکرش نیز امیدبخش و برانگیزاننده همگان شد، امید در قلب هر کس روید تا هیچ کس نتواند آنها را بترساند 

این فراوانی فراوان را خداوند به من و خانواده‌ام در همین جا هدیه داد و من آن را به همه مهمانانم نشان می‌دهم، همین جا که با خانواده سلطنتی خودم زندگی ساده زیر درخت انگور در بارش باران و وزش باد داریم 

هم خدا و هم مهمانانم را با هم زیر درخت انگور می‌نشانم تا خودشان بچشند و ببینند چه نیکوست، این مستی پر از شادی و بی‌هراسی 

<sup>1</sup> Vine and Fig Tree - "Under their vine and fig tree" is a phrase quoted in the Hebrew Scriptures in three different places: Micah 4:4, 1 Kings 4:25, and Zechariah 3:10



وقتی می‌رفت آن نام دیگر مرا با خود به همراه داشت، همان مهندس که هم دانش ویژه برق داشت، هم کشاورزی می‌کرد و هم ماهی‌های فراوان در آب‌های استخرش پرورش می‌دهد 🐟

عکس یادگاری از خوشه‌های جوان انگور و ما گرفت و پیمان بست تا این بار با همسر جوانش برای مستی در اینجا به پرواز درآید 🍷

✓ خدایا سپاس که ما را زیر درخت انگورمان نشانندی 🌱

✓ خدایا به همه مردم ایرانم نشستن زیر درخت انگور و انجیر خودشان را

هدیه فرما 🕯️

آمین 🙏

و هر کس زیر تاک و زیر درخت انجیر خود خواهد نشست و کسی نخواهد بود که آنها را بترساند

🍷 میکا ۴ : ۴

و یهودا واسرائیل، هرکس زیر مو و انجیر خود از دان تا برشبع در تمامی ایام سلیمان ایمن مینشستند.


🍷 اول پادشاهان ۴ : ۲۵

و بیهوه صبا یوت میگوید که هر کدام از شما همسایه خود را زیر مو و زیر انجیر خویش دعوت خواهید نمود.

🍷 زکریا ۳ : ۱۰

## آزمون و پذیرش

نهم نوامبر ۲۰۱۹

در ابتدای هفته گذشته، ساعت پنج بعد از ظهر یکی از انبیا به دیدنم آمد و با هم مشغول صحبت و صرف چای شدیم. در میان صحبت گفت «خدا چند کوره برای پختن و خالص‌سازی شما آماده کرده است.» من با نگاه فلسفی، ادبی و از نظر واژه‌شناسی به موضوع کوره و آتش آن نگاه کردم.  اما در هفته‌ای که گذشت در آزمون‌هایی مختلف قرار گرفتیم، در برخی مردود شدیم، اما خدا به ما لطف نمود و امکان تجدید نظر و آزمون مجدد را هم فراهم کرد، با ارفاق خدایی و با چشم‌پوشی بسیار قبول شدیم. قبول شدن در آزمون خدا راحت‌تر بود از پذیرش و گزینش غیر خدا. سه روز بعد از آن چای انبیایی، مسیح به تلفن همراهم زنگ زد و تقاضای یک شام خوردن در خانه ما را نمود، البته من او را نشناختم، همین که گفت جایی برای استراحت ندارم، پذیرفتم و دعوتش کردم.

وقتی آمد گفت «من تنها نیستم، دو همراه با خود دارم» ما بدون پرسش آنها را هم کنار سفره خانواده‌مان جا دادیم و او ما را دعا کرد. مسیح هنوز خود را معرفی نکرده بود، گفت در پی بمباران و حمله ترکیه به سوریه، حمله و ناامنی در عراق، خفقان و تعقیب و گریز در ایران، آوارگی تا اینجا را تحمل نمود و حالا می‌خواهد به سراغ کلیساهای مسیحی جهان برود تا از او حمایت کنند. خیلی هیجان زده شده بودم وقتی که مسیح به زبان گیلکی با من سخن گفت و فهمیدم در گیلان و رشت قدم زده بود و مدتی هم مانند من در زندان لاکان زندانیش کرده بودند.

پرشان بودم که با بی‌خانمانی و بی‌پولی مسیح چکار کنم، همسرم گفت «اتاق خودمان را برای او مهیا کنیم، خودمان در آشپزخانه بخوابیم تا جایی برای او بیابیم، تا آن موقع هم هرچه داشتیم با هم می‌خوریم.» من هم به مسیح گفتم «من برایت نامه می‌نویسم، فقط به من بگو برای کدامیک از کلیساها و کدام فرقه؟». گفت «بگذار خودشان انتخاب کنند تو برای همه از طرف من، مسیح و از طرف خدا نامه بنویس و بگو مسیح تحت تعقیب است و تقاضای پناهندگی و حمایت دارد».

من همان شبانه نامه را نوشتم و به یک میلیون و هفتصد و بیست و پنج هزار کلیسا ایمیل نمودم. از کانادا و آمریکا تا شیلی و تمام قاره آمریکای جنوبی، سراسر اروپا، آسیا، آفریقا، اقیانوسیه، برای بیشتر کلیساهای کاتولیک، ارتدکس، شرقی، غربی، پروتستان‌ها، همه آنها اعم از آنجلیک و کاریزماتیک‌ها و حتی پنطیکاست‌ها، هیچ‌کدام را از قلم نیانداختم. آدرس‌های ایمیل همه را داشتم و گزینه «سند تو آل»<sup>۱</sup> را زدم. شمار بسیار زیادی به سرعت همان موقع جواب دادند و برای من جالب بود که در سراسر جهان این رهبران اعتقادی بیدارند و تمام‌وقت کار می‌کنند. ✨

کلیسای از آلمان برایم نوشت

✓ «ما برای مسیح وقت ندارم، کارهای مهمتری ما را به خود مشغول نموده است.»

کلیسای از کانادا نوشت

✓ «ما طبق قانون از مسیحیان حمایت می‌کنیم و در قانون جایگاهی برای حمایت از مسیح وجود ندارد، متأسفیم»

کلیسای دیگر از نروژ نوشت

✓ «ما ظرفیت حمایتی‌مان پر شده است تا دو سال دیگر انتظار بکشید یا به انجمن‌های خیریه بین‌المللی مراجعه کنید»

کلیسای از ترکیه نوشت

✓ «مسیح باید مبلغ غسل تعمید و هزینه وکالت پناهندگی را واریز کند تا ...»

از همه تأسف‌آورتر پاسخ یکی از کلیساها بود که به صراحت نوشت

✓ «حمایت از مسیح برای کلیساها خطرناک است و شورای ما به این نتیجه رسیدند که برای بقای کلیسا مسیح را بین خود راه ندهیم» ❌

رویم نمی‌شد اینها را به مسیح بگویم، همسایه ما همان موقع در زد. همسرم در را باز کرد و گفت **ناتاشا** سوپ برای مهمان ما آورد. همان شبانه شورای همسایگان در آپارتمان ما برای حمایت از مهمان ما تشکیل شد، ما همه شرمنده پاسخ‌ها بودیم.

صبح فردا ما در ساختمان خود نه **میزبان** که **مهمان** مسیح گشتیم و این همه گویا برای مسیح عادی بود، همه را از قبل می‌دانست او آمده بود که من بدانم و بشناسم. 🙌





## ستاره کریسمس

بیست و سوم دسامبر ۲۰۲۰

در دوران پادشاهی فرهاد اشکانی سه نیک مرد ایرانی از باورمندان کیش مهر همان که میتراپی می خوانیم شان ستاره رخسانی را پی گرفتند. آنان در بیت لحم کودکی پیچیده در قنذاق، خوابیده در آخور یافتند.<sup>۱</sup>

سه سفیر ایرانی کودک نوزاد را پرستش نمودند، سپس صندوقچه های مملو از سه هدیه مهربانی طلا، کندر و مُر به وی پیشکش کردند.

آن ستاره بر بلندای درخت کریسمس نمادی شد ماندگار. جویندگان نور از سرزمین مهر خدا را یافتند و به سرزمین مان بازگشتند در دوران خلفای عباسی این یابندگان نور و بشارت دهندگان تولد عیسی مسیح و دانندگان کلام را در نماز جمعه لعن کردند و آن کلیسا را تخریب سپس مزار آنان در اطراف ساوه

<sup>۱</sup> ستاره شناس افسانه ای آلمانی، یوهانس کپلر تصور می کرد که ستاره بیت اللحم در داستان "سه انسان خردمند" می تواند یک اقتران سه گانه نادر از مشتری، زحل و زهره باشد. این اتفاق همزمان با شب یلدا در تقویم شمسی رخ خواهد داد

لگدمال شد. این روزها دویشته شدن نجومی دو غول منظومه شمسی یعنی مشتری و زحل مشهور به ستاره کریسمس در همه خبرهای خبرگزاری‌ها نوشته شد هم‌چنان که دستگیری، زندان و اعدام ناشران نور و بشارت دهندگان رهایی و آزادی در همه جا مدون گشت.

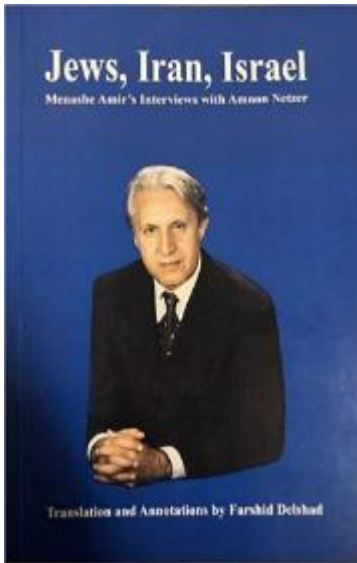
گفتند انتظار نمی‌رود که این پدیده نجومی تا ۶۰ سال آینده دوباره اتفاق بیافتد هم چنان که ۸۰۰ سال گذشته اتفاق نیافتاد. این دو سیاره در آسمان شب به طور کامل درخشان هستند و با چشم غیرمسلح به خوبی دیده می‌شوند اما ما در سرزمینی زندگی می‌کنم که این روزها هوایش ابری است و خورشید در روز هم به روشنی دیده نمی‌شود ما آتش‌بس معلق پس از جنگ را می‌گذرانیم و خانواده‌های زیادی داغدارند.

جلادان سرزمینم می‌دانند مسیح سه روز بعد از مصلوب شدن قیام کرد پس قاضیان قضایی و حاکمان شرع مقرر داشتند تا اجساد همه ما و همه آنان که بشارت تولد عیسای مسیح را تا سرزمین داود بردند با حکم «أُوْ یصلبوا» (مانده: ۳۳) تا سی و سه سال دیگر هر روز بر دار آویخته گردند، دست و پاها در خلاف جهت یکدیگر بریده شوند و از ایران تبعید گردند.

ما را مرتد خواندند و هر کدام‌مان حتی در کشورهای دیگر بارها ترور شدیم و باز چون خداوندمان زنده گشتیم. به دنبال ستاره بازهم از میان جنگل‌های گیلان از زندان لاکان گریختیم در سراسر خاک وطن از میان خون‌های برادران‌مان از صلب تا صلیب رفتیم.

این رسوایی آنان شد و آوارگی ما. گفتند این پدیده نجومی منحصر به فرد است به محض غروب آفتاب، در بالای خط افق در جهت جنوب غرب آسمان ستاره نورانی امید دیده می‌شود. آنجا پای آن ستاره آدرس خانه ماست برای ضیافت بزرگ خداوند، یک قلم برای نوشتن و یک میکروفن برای گفتن آنچه که مقدس است داریم + آمین





## یادی از همشهری خوبم

نوزدهم اکتبر ۲۰۲۳

دکتر ناصر سلوکی = پروفیسور امنون نتسر 🇮🇷


امنون\_نتصر در نوامبر ۱۹۳۴ میلادی (=۱۳۱۳ شمسی اسلامی) در رشت، گیلان و در خانه میرزا کوچک خان جنگلی با نام ناصر\_سلوکی متولد شد 🌱  
امنون نتصر آغازگر و بنیان‌گذار بخش فارسی صدای اسرائیل به زبان فارسی در ۱۹۵۸ بود و پنج سال در این رادیو فعالیت و مدیریت داشت و سپس برای


ادامه تحصیل به دانشگاه رفت 🙌


امنون نتصر دوره کارشناسی را در رشته «مطالعات خاورمیانه و امور بین‌الملل» و کارشناسی ارشد را در «ایران‌شناسی و زبان‌های هند و اروپایی و زبان‌های سامی» گذراند و در همان رشته موفق به کسب درجه PhD (دکتر) از دانشگاه




کلمبیا در سال ۱۹۶۹ گشت 🎓


پروفیسور امنون نتسر به همراه پروفیسور شائول شاکد از بنیانگذاران برنامه ایران‌شناسی در دانشگاه عبری اورشلیم بود و سال‌ها ریاست گروه مطالعات

ایران، هند و ارمنستان را بر عهده داشت، در ۲۰۰۰ در دانشگاه کالیفرنیا و در ۲۰۰۵ در دانشگاه یسویا خدمت نمود. او یکی از سردبیران مجله مؤسسه بن‌زوی و نیز ویراستار مشاور **دایره‌المعارف ایرانیکا** در کنار **پروفیسور احسان یارشاطر** بود 

او ویراستاری یک سری کتاب در مورد یهودیان ایران پدید آورد را همراه با شائول شاکد انجام داد و سردبیری مجموعه کتابی به نام «ایران-یهودیکا» را هم بر دوش داشت 


از او گنجینه وسیعی بر جای مانده است و دانشجویان و متخصصان ارزنده فراوان با آموزه‌ها و پژوهش‌های او پرورده گشتند  پروفیسور امنون نتصر بیشتر عمر خود را وقف افشای حقیقت، تحلیل و مستندسازی ادبیات، فرهنگ و تاریخ یهودیت ایران کرد، پیوندهای دیرینه و پایای فرهنگی و ادبی ایرانیان با کتاب مقدس را نشان داد و همزیستی وفادارانه آنها را با هم آشکار کرد و نقش‌های فراوان پیوندی یهودیان ایران در ادبیات و فرهنگ ایرانی را در کتاب‌هایش نوشت و با او پیشینه آفرینه‌های گوناگون ادبیات فارسی‌هود ایران و نقش آن در فرهنگ و ادبیات ایرانی به گیتی نمایانده شد.

اندیشه‌ها، خاطره‌ها و نامه‌ها و مجموعه بزرگی از مقالات او امروز برایمان برجای مانده است (وفات ۱۵ فوریه ۲۰۰۸)  نتیجه پژوهش‌هایش را به سیمای ده‌ها کتاب و صدها مقاله به زبان‌های فارسی، عبری، انگلیسی، فرانسه و روسی منشر نمود  کتاب‌های او در اروپا، ایالات متحده آمریکا، ایران، روسیه و اسرائیل به چاپ رسیدند 



پروفیسور امنون نتصر در ۱۹۷۳ در کتاب «منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران» نوشت: 








همزیستی یهودیان و ایرانیان طولانی‌ترین همزیستی است که ملت یهود به خود دیده است. کتاب مقدس که بخش‌هایی از آن با تاریخ و فرهنگ ایران بستگی دارد گواهی پاینده پیرامون ارزش‌های انسانی این دو ملت است 


تلمود در قلمرو دودمان اشکانیان و ساسانیان که به مراکز فرهنگی یهود در بابل امکان توسعه و پیشرفت دادند پا به عرصه وجود نهاده است. ادبیات یهودیان ایران و ماوراءالنهر که به زبان فارسی و خط عبری نوشته شده و ادبیات

فارسی-یهودی نامیده می‌شود شاخه‌ای از ادبیات فارسی است  این ادبیات که اغلب در محور موضوعات مربوط به تاریخ و مذهب یهود دور می‌زند از لحاظ ادبی، زبان‌شناسی ایرانی، جامعه‌شناسی یهود ایران و تاثیر متقابل دو ملتی که یک‌دیگر را دوهزارو پانصد سال پیش در شاهره کله و آشور ملاقات کرده‌اند با ارزش است 

تار و پود ادبیات فارسی یهودی نموداری از رشته الفت با ادبیات و فرهنگ ایران زمین از یک سو و رویای آخر زمان ظهور مسیح و رستگاری بشر از سوی دیگر است 

بزرگداشت فرهنگ ایران، غزلیات و اشعار عرفانی عطار، سعدی، مولوی، حافظ و ابن‌یمین و دیگران دوشادوش سخنان پیامبران اسراییل در مجموعه‌ها و کتب مقدس یهود ایران به چشم می‌خورد 

شعر فارسی یهودی گرچه در زیبایی الفاظ، استواری فکر و قدرت تخیل با بهترین اشعار فارسی برابری نمی‌کند ولی ارزش و ماهیت آن‌را باید در کنار دورنمای تاریخی و سنتی ملت یهود جستجو کرد 

یادش گرامی باد 



چای = چئی

چهارم مارس ۲۰۲۴

کودک که بودم در خشک‌رود لشت‌نشا<sup>۱</sup> لابلای بوته‌های چای با برگ‌های دندان‌دار سبز و گل‌های سفید و خوش‌بویش در حیاط پشت خانه ما جایگاه

<sup>۱</sup> لشت‌نشا (به گیلکی: لَشْتَنَشَا) یکی از شهرهای استان گیلان در شمال ایران است. این شهر با جمعیت ۱۰۰۶۲۲ نفر (برآورد ۱۳۹۰خ) در بخش لشت‌نشا شهرستان رشت قرار دارد. بخش لشت‌نشا به مرکزیت این شهر دارای سه دهستان اصلی و بیش از پنجاه آبادی است. در این شهر می‌توان به یک دهستان معروف زیباکنار و روستاهای معروف گفشه، خشک‌اسطلخ، لیچاه، فخرآباد، چونچنان، جلیدان، علی‌بزایه، اشاره کرد و همچنین دکل مخابراتی تلویزیونی با ارتفاع ۳۶۵ متر هم در این بخش و روستای خشک‌اسطلخ دهستان زیباکنار وجود دارد. مساحت بخش لشت‌نشا ۱۶۲ کیلومتر مربع و مساحت مرکز شهر لشت‌نشا ۲۳/۵ کیلومتر مربع است. بخش لشت‌نشا یکی از بخش‌های حاصلخیز شهرستان رشت می‌باشد که ارتفاع آن از دریا ۱۸-الی متر است. توجاه در مرکز لشت‌نشا قرار دارد. لشت‌نشا در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی رشت قرار دارد. و ساحل زیبای زیباکنار، چنچنان، خشک‌اصطلخ جز این بخش هستند و دارای پست برق ۶۳ مگاواتی است که برق خشکبیجار را هم فراهم

بازیگوشی من بود، آن زمان من پرورش، نگهداری، چیدن برگ، خشک کردن و لوله نمودن برگ‌ها و ساخت چای دستی و سنتی را از نزدیک «چئی‌باغ‌سَر = در باغ چای» دیدم و حس نمودم. به چای در زبان گیلکی چئی گفته می‌شود و چئی برای گیلکان بیش از نوشیدنی، عشقی دم کشیده است که دم به دم پر رنگ‌تر می‌شود و هویت تلاش و ایثار برای دیگران و ایران در آن جای دارد 🍵+

آن دوران چندان رسم نبود که چای مصرفی مرغوب را به کارخانه‌های چای خشک‌کنی بدهند بلکه اهل خانه با ورزیدگی آن را با دست آنقدر ماساژ می‌دادند تا به زبانزد گیلکی چای عرق کند، بعد رویش ملافه‌ای نازک می‌انداختیم تا در خواب خوش خودش، رنگ زیبایی بگیرد، این هنر خشک کردن هر کسی در خانه‌اش بود که چه رنگی به چایش بدهد یا آن را با چه عطر و طعمی خشک و آماده نماید ❤️

آن وقت‌ها بارها می‌شنیدم که زنان در حین کار می‌گفتند «کار هر کس نیست خرمن کوفتن، گاو نر می‌خواهد و مرد کهن»، بعد می‌خندیدند و می‌گفتند این مالاندن و به کف آوردن چای بیش از گاو نر و مرد کهن، هنر و ظرافت زنانگی گیلک را می‌خواهد و اینگونه چای هر محلی ویژگی شهرت خودش را با طعم و رنگ ویژه به نام خودش در گیلان کسب نمود 🏰

واژه چای از گویش چینی جنوبی به ایران مهاجرت نمود و با واژه «چی» در چینی هم خانواده است و در واژگانی مانند «تای‌چی» نیز وجود دارد، چی یا ch'i که در نوشتار چینی 氣 نگاره زیبایی دارد، در فرهنگ سنتی چین به

می‌کند. مردم لشت‌نشا گیلک هستند و به زبان گیلکی با گویش بیه‌پس سخن می‌گویند. گفته می‌شود گویش اصلی زبان گیلکی مربوط به این شهر است و زبان گیلکی در لشت‌نشاء کمترین تغییر را در طول دوره‌های تاریخی داشته‌است. بن‌ما به ویکی‌پدیا

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%84%D8%B4%D8%AA\\_%D9%86%D8%B4%D8%A7](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%84%D8%B4%D8%AA_%D9%86%D8%B4%D8%A7)

معنی «تیروی زندگی بخش هر موجود زنده» یا خلاصه‌تر به معنی «زندگی» است، برخی آن را «انرژی» ترجمه نمودند که نارسا است و ترجمه درست‌تر آن در فرهنگ چینی بر مواردی مانند «هوا، نفس و بخار» اطلاق می‌گردد. چی در فرهنگ چین بس مهم و بنیاد اساسی در پزشکی سنتی و انواع هنرهای رزمی است. تمرین‌های خودسازی روحانی یا «تعادل در زندگی» در زبان چینی «چی‌گونگ» نامیده می‌شود.

برخی چی را «گردش زندگانی» نامیدند که در جریان آن نباید مانعی باشد تا سلامتی زندگانی داشته باشیم، برخی هم در ترجمه به جای مفهوم واژه «گردش» از «تیرو» استفاده نمودند، در هر صورت مفهوم این واژه «چی» می‌رساند که زندگی ایستا نیست بلکه پویا و در گردش است ✨

بر پایه نوشتار کتاب Medicine in China در باره تاریخچه پزشکی چینی اثر Paul U. Unschuld در بیست و پنجمین انتشارش در June 2010 در می‌یابیم که چی در فرهنگ چینی بر خلاف ترجمه‌های نارسا و آنچه در برخی رسانه‌های زرد بیان شده است به هیچ‌وجه با مفهوم انرژی مورد استفاده در علم پیوندی ندارد و در هیچ‌کجای نظریه پزشکی چینی به معنی و مفهوم انرژی به کار برده نشد بلکه به معنای «زندگی و زندگانی» است 🩸

✅ واژه «چای» در گویش چینی شمالی «تای» تلفظ می‌گردد دو گویش «تای» و «چای» از شمال و جنوب چین به سراسر دنیا و به تمام زبان‌ها حرکت نمودند و تلفظ واژه چای در هر زبانی مانند «تی» و «چی» برگرفته از یکی از دو گویش شمالی یا جنوبی چین است که بیشتر در دو مسیر کهنسال جاده ابریشم شمالی یا جنوبی به کشورهای گوناگون هجرت نمودند هر چند ورود چای به ایران و گیلان داستان تلاش‌های «پدر چای ایران» مهندس چاپکار کاشف‌السلطنه دیپلمات، اصلاحگر، نویسنده، مشروطه‌خواه دوران قاجار و پهلوی بود 🙌



او با زیرکی بسیار و عشق به ایران مقداری تخم چای را به همراه چهار هزار گلدان چای، قهوه، تخم کنف، دارچین، فلفل، میخک، هل، انبه، گننه، کافور، زردچوبه، زنجبیل با مشکلات بسیار فراوان به ایران آورد ولی این تخم چای بود که در درون عصایش مخفیانه از استیلای بریتانیایی در هند شرقی رهایی یافت و با او بود که گیلان و گیلکان صاحب چای و دانش آن گشتند<sup>۱</sup> ♥

هر چند او جانش را در این راه نهاد و ترور شد اما تپه‌های چای در لاهیجان تنش را با خاک گیلان در آغوش گرفتند و آرامگاهش بی‌سقف و حفاظ با آن سنگ مرمر سیاه در میان بوته‌های چای ماند و روزگاری بعد چایکاران آرامگاهی برایش ساختند و آن آرامگاه بیش از هر امامزاده‌ای در ایران عزیز گشت و اکنون موزه تاریخ چای ایران است 🕌

یا

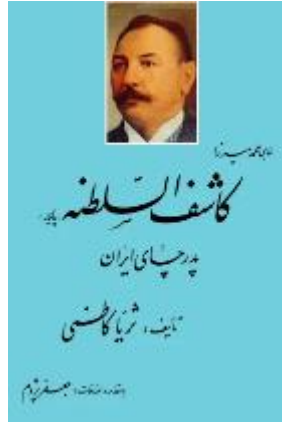
✓ چای همان صلیب است که مهندس چایکار تا تپه‌های جلجتای گیلان بر

دوشش کشید و بر آن کشته شد ✚



<sup>۱</sup> محمد میرزا کاشف‌السلطنه

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF\\_%D9%85%D8%8C%D8%B1%D8%B2%D8%A7%DA%A9%D8%A7%D8%B4%D9%81%E2%80%8C%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%B7%D9%86%D9%87](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF_%D9%85%D8%8C%D8%B1%D8%B2%D8%A7%DA%A9%D8%A7%D8%B4%D9%81%E2%80%8C%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%84%D8%B7%D9%86%D9%87)





## لاکان

نهم اکتبر ۲۰۲۲

زندانی در میان جنگل سبز گیلان، فرزندان بسیاری از کشورم را در خود نگه می‌دارد.

آن روزها و شبها که آنجا به سر بردم، شاهد بودم چگونه مشاوران قضایی و مددکاران با زیرکی خانواده‌ها را متلاشی کردند، هیچ بندی در لاکان نبود که بالاترین متخصصین دانشگاهی را در خود نداشت، حتا در بند هشت، از هر تفکر و گروهی با هر اعتقادی تا بی‌اعتقادی آنجا بودند.

بند دو بند به ظاهر بدهکاران پرونده‌های مالی بود که ماندگاران همیشگی زندان هستند، زندان زندانیان بند دو را هیچ وقت پایانی نیست، این سخن قاضی ناظر زندان ما بود هم تهدید و هم خبررسانی.

آن روزها در آن کانون فرهنگی هنری فرهیختگان حدود هزار نفر بودیم، هشتصد و هفتاد نفر بالای لیسانس بودند، در این میان انواع شغل و تخصص‌ها با سابقه کاری‌های متعدد دیده می‌شد.

یک وزیر سابق، سه معاون وزیر سابق، چهل و پنج رییس دانشگاه سابق، مدیر کل سابق مدارس بنیاد شهید، مدیر کل سابق شیلات کشور، بیش از بیست نفر از مدیران و فعالان محیط‌زیست، مدیر سابق سینمایی در ارشاد، چهل و سه سردار سپاه، هفتاد و سه صنعت‌گر مخترع ثروتمند شده، دو شهردار سابق، ده نفر رییس سابق بانک، بیست و یک خواننده خوش صدا، سه مجری و گوینده، دوازده خبرنگار، بیش از دویست نفر از اعضای هیات علمی دانشگاه‌های سراسر کشور، بالای سیصد نفر از کارخانه‌داران و مالکان به نام کشور در برندهای گوناگون از ماکارونی و چیپس تا شوینده و پتو و ابزارهای صنعتی، ده‌ها شاعر با کتاب چاپ و منتشر شده، تاجران صاحب نمایندگی پخش توزیع و فروش محصولاتمانند دوچرخه، کامپیوتر، لوازم خانگی لوازم آرایشی از ژاپن، کره جنوبی، ترکیه، سی و پنج راننده پایه یک بین‌المللی مسلط به شش زبان زنده انگلیسی، روسی، استانبولی، آلمانی، فرانسه، ایتالیایی، بیش از چهارصد نفر از معلمان آموزش و پرورش در تمام رشته‌های تحصیلی و بسیار سرمایه‌داران و توانمندان گوناگون دیگر.

همه آنها از من قول گرفتند که نامشان را در نوشته‌هایم نویسم به هزاران دلیل که برخی از آنها را همه می‌دانند، مردم بیشتر آن زندانیان را فراموش کردند، هم مردم و هم عزیزان و هم بستگانشان و به خصوص خانواده آنها، آنان همه دلشکسته بودند، با همه ثروت، قدرت، تخصص، دانش و نفوذشان تنها و رها شده بودند.

بیش از نود درصد آنها یا همسرانشان رهایشان کرده بود یا دچار اختلاف و درگیری خانوادگی شده بودند، من در آن میان تنها کسی بودم که پشتوانه یک خانواده مستحکم را داشتم، خدا آنجا هم بند و هم سفره من بود، همراهم بود





و یگانه مشوق ایستادگی من، در بیرون از زندان فقط یک نفر پیگیر آزادی من گشت، همسرم با پافشاری مرا رهایی داد، با هیچ تهدیدی از میدان به در نرفت و حاضر نشد ترکم کند 🏰

در زندان لاکان گمنام‌های شناخته شده فراوان هستند، هنوز هم هستند و همه نیازمند رهایی و آزادی 🗡️

اکنون بعد از سال‌ها خبردارم هنوز بسیاری از آنان آنجا هستند و بسیار بیشتر هم شدند 🖱️

✅ خدایا وقتی من با آب و نان لاکان گیلان و گوهردشت کرج مسموم شدم فقط تو بودی که شفایم دادی، از بقیه تو بیش از من خبرداری ✨

✅ خدایا با قوت خودت دیوار زندان‌های کشورم را فرو بریز، دل‌ها را به محبت نرم کن و فکر و جسم آنها را رهایی ده، خداوندا حفاظ امنیتی خودت را بر گرد خانواده‌هایشان مستحکم کن و دیوار شکسته خانه‌هایشان را مرمت گردان 🔥

آمین 🙏





داس

بیست و دوم جون ۲۰۲۱

پدر پدربزرگ من در سن صدوپنجاهوسه سالگی در پنجاهوپنجمین سال سلطنت که من ده ساله بودم فوت کرد، من یکی از صدویست و یک نوه فرزند پانزدهم او در پنجاهوپنچ سالگی به میراث، روح کامل جنگل را به گیلکی هدیه گرفتم 🔥

او فئودال، کدخدا، مالک و حاکم درختان و زنبورها و مردم در گیلان بود درختان سپیدار و آزاد زیادی داشت 🔥

هر سال درختان ده ساله یکی از زمین‌هایش مبدل به چوب و الوار کندوی زنبور می‌شدند و او به جای آنها نهال می‌کاشت 🙌

غیر از درختان و پرندگان، ماهی‌های کاسپین و مردم جلگه هم تابعش بودند، او متولی خوراک روح و جسم همه آنها بود چون بسیاری از آنان فرزندانش بودند 🙌



مردم از جذبزرگم برای من نقل کردند که داسِ هرس درد دارد اما خانواده را پرقدردت می‌کند و گفتند که او همیشه داس در دست داشت

حتا درختان میوه را یا قطع می‌کرد یا هرس

پدرم در خاطره‌ای از او گفت که روزی یکی از رعیت‌ها را به درخت سیبی بست و شلاقش زد و سیب درخت بر زمین ریخت آنگاه کودکان آن سیب‌ها را خوردند مابقی سیب‌ها را هم در سیدی به همسرش داد، گفت جرمش این بود که به جای ساخت در و پنجره از درخت آزاد حیاط خانه خود پول خانواده را هدر داد و از دیگران چوب خرید

در رسم کشاورزی اشتراکی آن زمان، زمین، بذر و آب سهم مالک و نیمی از محصول سهم کارنده بود. هزینه‌های خورد و خوراک توسط مالک تامین می‌شد،

خانه و محصول صیفی هم به طور کامل تعلق به کشاورز داشت

در دوران اصلاحات ارضی مالکیت زمین به کشاورز اهدا شد، از آن پس خودش

مسئول تامین بذر و ابزار کار گشت

همان زمان سروکله آخوندها و سلف‌خرها ملبس به دموکراسی پیدا شد، به کشاورزان وعده تامین مواد دادند و محصول‌شان را پیش خرید کردند، ربا و دزدیدن آینده را حلال کردند، پس کشاورزان درختان‌شان را فروختند و به

جایش نهالی نکاشتند

آنها گفتند دوران دیکتاتوری گذشت شما حق انتخاب دارید و در انتخابات پیش روی رای دهید که کدام را به رئیسی انتخاب می‌کنید:

تبر، ساتور یا اره برقی

تبر به جان درختان و کشاورزان افتاد درختان آزاد و سپیدارها بر زمین غلطیدند

ماهیان آزاد کاسپین با تیغ اره ماهی سلاخی شدند، خون‌شان شراب ارمنی شد جاری در دجله و فرات از ترکیه تا عراق، سرازیر از کوه آرات

چوب سپیدارها برای ساخت معبد نرون در بعلبک لبنان ستون شد 🖐️  
 از سرو و کاج هیزم ساختند و آتش بزرگ منقل سوریه را روشن نمودند بوی  
 کباب کودکان بر مشام مردم یونان تا بلژیک تندتر از دود آتشفشان دماوند آزار  
 دهنده گشت. بعد چهل سال تبر رئیس مردمی شد آنگاه ساتور و اره هم در  
 کابینه‌اش مشغول شدند ✨

امروز بسیاری از کشاورزان خبرم کردند و گفتند  
 من رای ندادم  
 فرزندان‌شان هم به انگلیسی گفتند

### ✓ IdidNotVote




امروز نهال‌های سبز شده آزاد و سپیدار برای من فیلم و عکس فرستادند تا  
 ببینم درختان جنگلی گیلان غسل به فرزندان دماوند هدیه دادند 🖐️  
 من عظمت هدیه روح خدا را حتا در سنگ‌های زاگرس دیدم که هیچ ساطوری  
 را تیز نکردند 🖐️  
 فهمیدم محبت خدا در سرزمین من تیزی هر تیغی را از کار انداخت 🖐️  
 ✓ نه تبر، نه تبر، نه پیر تیزگر را نیست توان و قدرت دیگر ❤️





## کاسپین

ششم نوامبر ۲۰۲۴

نام کاسپین در کتاب عزرا ۸: ۱۷ از کتاب مقدس به گویش کاسفیا קַסְפִּיָא با شماره استرنگ ۳۷۰۳ نوشته شده است  در دانشنامه‌ها<sup>۱</sup> در زیر نام کاسپین نوشتند «کاسپین ناحیه‌ای تاریخی متعلق به پادشاهی ایرانی **هخامنشی** است که در نواحی مجاور جنوب غربی دریای خزر قرار دارد»  در میان بازگشتگان به صهیون و اورشلیم هیچ لاوی نبود و عزرا از ایدو فرمانده دانشکده لاویان کمک خواست و ایدو ۳۸ نفر لاوی و ۲۲۰ نفر از خادمان تعلیم دیده آنها را به عنوان خادمان معبد فرستاد (عزرا ۸: ۱۸-۲۰) 

<sup>۱</sup> نمونه در ویکی پدیا:

این خادمان به نام گابئونی‌ها גבאונים در عزرا ۲ و نحμία ۱۱ که نخست در یوشع ۹ نامشان نوشته شد یهودی نبودند بلکه یهودیان آنها را پذیرفتند، آنها از نوادگان هفت قوم کنعان بودند، شائول آنها را کشت و قحطی آمد اما داوود پادشاه آنها را برای کار زیر نظر لایویان گماشت و آنها همراه لایویان تبعید شدند و در کاسفیای گیلان تعلیم گرفتند و با آنها در کاروان ۲۵۸ نفری از گیلان تا خوزستان و سپس با کاروان\_عزرا به اورشلیم بازگشتند در بازسازی معبد و خدمت خانه خدا ماندند 🕌

پس تمام خادمان ساخت و بازسازی معبد دوم و دیوار همین‌ها بودند که دوره‌های آموزشی خدمتی خود را در دانشگاه\_کاسفیا گذراندند 🎓

نام ایدو رهبر کاسفیا با نگارش عبری ִאִדוֹ و تلفظ انگلیسی 'Iddow' و شماره استرانگ ۰۱۱۲ نوشته شد، شاید این نام حقیقی او نبود و یک لقب برای او باشد، چون عزرا و نحμία «نام‌ها را بر بنیاد معنا» نوشتند چنانکه برای هر پیامی در این دو کتاب از نام افراد با توجه به معنی آنها استفاده گردید و معنای ایدو یعنی «او را ستایش خواهیم کرد» 🙏

نام ایدو را در کتاب‌ها و فرهنگ‌های لغت عبری به عبری و دانشنامه‌های عبری با نگارش ִאִדוֹ רֹאשׁ גִּילָת כַּסְפִּיָּא و با گویش idu rosh gilat kaspia به معنی «ایدو رهبر گیلات کاسپیا» نوشتند 🕌

گیلات גִּילָת اسم مردانه عبری با پسوند زنانه است و در فرهنگ عبری به کسی گفته می‌شود که غیر ارادی خانه یا وطن خود را برای مدت طولانی ترک کند یعنی همان معنای دیاسپورا و نیز به کشور محل زندگی کسی که وطن مادریش نیست هم گفته شد و باز برای تبعید کاربرد دارد و بر همین بنیاد در فرهنگ عبری هر خارج‌نشین و دورشده از میهن را هم گیلات گفتند و بازگشتگان به اورشلیم به یاد «دوران گیلات در ایران» شتل پشمی بلندی در دوره معبد دوم و پس از آن پوشیدند چون سرزمین ایران و گیلات آنها را پوشش داد و آن را گلتا و گالتامش גִּילְתָּא, גִּלְתָּא [גזש] نامیدند 🕌

واژه گیلان عبری برگرفته از واژه گلای gelae (در یونانی باستان Γῆλαι, Γέλαι, Γέλοι) و لگی (به لاتین legae) است که نام مردمان باستانی ایرانی تبار هم خانواده با سکاها (به پارسی باستان Saka و به یونانی Σκύθης, skýthis) و ساکن کرانه‌های جنوب غربی ساحل دریای کاسپین یا دریای خزر بود که نام گیلان و گیلک در پیوند با آن است. گیلان در امتداد ساحل کاسپی تا مصب رود کورا و ارس با کاسپین در ساحل اسکالینا Sacalbina در مرز ارمنستان و شهر گیلانه Gelae که به وسیله گیلی‌های سکایی تبار Gelae Scythian ساخته شده بود ادامه داشت 🏠

پوشش گالتا به یادبود گیلان، سبب آرامش و شکنیا از دربار ایران برای آنها بود که حضور خدا در آن برای آنانی که در آن پوشش قرار گرفتند درک گشت و ترکیب تخصصی الهیاتی גַּלְתָּה הַשְּׁכִינָה מִן־צָרוּךְ با گویش galta hashochina mechatzero در ادبیات یهودی به وجود آمد که معنیش این است که «شکینا (آرامش) از دربارش ظاهر شد» 🍏

همچنین حکمت حکیمان یهودی در پی این آرامش و شکنیای گیلاتی به وجود آمد، خیلی جالب است که حکیمان عبری مشهور به חז"ל با گویش haz"le یا هازلی رهبران روحانی قوم یهود بودند 💎

این رهبران روحانی پس از پیمان نحمیا נחמיה با گویش amnet nechmia (نحمیا ۸ تا ۱۰) از زمان معبد دوم در قرن دوم قبل از میلاد تا زمان تلمود بابلی در آغاز قرن ششم پس از میلاد در ایران الهیات یهود را تدوین نمودند و بنیاد تمام ادبیات و الهیات یهودی را پایه‌گذاری کردند و آنچه که این حکیمان یهودی نوشتند پایه‌ای برای گاهشماری و تاریخ‌نگاری در تاریخ قوم اسرائیل گردید به ویژه در دورانی که مردم اسرائیل رهبری سیاسی نداشتند.

اعراب گویش هازلی عبری را خزل یا رازال نوشتند IL بدین ترتیب در ادبیات اسراییلی پیوندی بین کاسپین، کاسفیا، شکنیا (آرامش)، گیلان، گالتا، حکمت هازل از دوران عزرا و نحمیا و معبد دوم وجود دارد ✨

✓ حال این چه حکمت است که پیوندی کهن بیش از دو هزار و پانصد سال از گیلان تا اورشلیم تا این حد عمیق در فرهنگ و زبان شکل گرفت؟ 🔥

و آنها را نزد ادوی رئیس در مکان کاسفیا گسیل داشتیم و سخنانی را که می‌بایست به ادوی و برادرانش خادمان معبد در مکان کاسفیا، بگویند به آنها بازگفتم تا خادمانی برای خانهٔ خدای ما نزد ما بیاورند.

عزرا ۸ : ۱۷

גולתא פירוש

מפרש	תרגום	מקור	תאריך
גולתא	גולתא	גולתא	גולתא

**גולתא, גולתא [מש]**

פירושים לפרשת גולתא



לפרשת גולתא




## کوتوم

kutom

۲۷ جون ۲۰۲۳

همه کودکان در گیلان بازی و شعر «کوتوم کوتومی» را یاد می‌گیرند چون تنیده شده در تار و پود فرهنگ گیلکی است، کوتوم گیلکی یعنی کومه ، کوشک، کلبه و واژگان آلاچیق، خیمه، آلونک، هم ارز آن هستند  واژه عبری «سوکوت» با کاربرد در «عید آلاچیق‌ها» همان معنی را دارد، نمی‌دانم رابطه خویشاوندی این دو واژه عبری و گیلکی چگونه است ولی پیوندهای مورفولوژیکی و نیز همسانی‌های فراوان در ساختار مفاهیم و فرهنگ کاربردی‌شان در دو سرزمین و دو همبودگاه دور از هم نشان‌های پیوندی زیادی را هویدا می‌سازند 

گیلکان در گیلان، کوتوم را به گونه اتفاقی برای استراحت، نگهدانی، نشستن و خوابیدن در مزارع و باغ و حیاط منازل روستایی می‌سازند 

واژاک‌های تخصصی مانند «بجاره کوتوم» یعنی کوتوم در مزرعه برنج با نوع کاربرد آنها یا محل قرارگیری سازه نام‌گذاری شدند 🏠

«بوله بوله عرق بوکون گو دکنه باغّه /

### مشت ولی کوتوم سر خستگی جی خواب»

«هان ساقه نورسته تمشک، عرق کن که گاو وارد باغ پر محصول شد» 🍓

این گفتار بر مبنای مثل معروف گیلکی «گو دکنه بازار = گو دکنه باغ» مثلی است که حکایت از هرج و مرج و بی‌نظمی فراوان دارد و خبر اینکه مشهدی‌ولی در کومه چوبی باغ از خستگی در خواب است

ساقه نو رسته بوته وحشی تمشک را به گیلکی بول می‌گویند که مخاطب گوینده و خوردنی است و مزه‌ای مانند ریواس دارد، پوستش را می‌کنند نمک می‌زنند و می‌خورند 🍇

نکته فرهنگی مهم بوله این است که وقتی به آن نمک می‌زنند رویش قطرات آب مانند عرق تشکیل می‌شود، این عرق کردن ساقه جوان تمشک نماد احساس خطر طبیعت از بی‌نظمی تحمیل شده بر آن است، همچنین یک هشدار و خبر اینکه همان کسی که ماموریت دارد نگهبان این طبیعت باشد اکنون در محل ماموریتش در کوتوم‌باغ به خواب رفته 🌿

کوتوم نماد دیدبانی، پاسبانی، وضعیت بالای روحانی، امنیتی و در عین حال سپاسگزاری است، پس کوتوم نمادی برای هشیاری است نه خواب و غفلت ❤️

افراد در کوتوم جمع می‌شوند و شب‌ها تا صبح در آن هم بیدارند و هم سرود می‌خوانند و هم شادی می‌کنند، اگر هم برخی بخوابند باید دیگرانی بیدار بمانند، چون پاسبان آن مکان و نگهبان محصول و میوه تلاش باغبانان و کشاورزان هستند 🍒

کوتوم دیوار ندارد و چشم‌اندازش همه باغ و مزرع پر محصول کشاورزی است و در باغ‌های جنگلی گیلان که پشه زیاد است به جای دیوار از توری نازک



سفید یا پشه‌بند استفاده می‌کنند که حالتی روحانی مانند قرارگیری در ابر را به آن فضا و مکان و افراد آن نیز می‌دهد 🍁

کودکان آرزو دارند به آنها اجازه داده شود شبی را در کوتوم بگذرانند اما برای واگذاری این مسئولیت پر خطر و مهم باید جوان واجد ورزشی‌های رزم‌آوری و مبارزه با وحشیان و اشرار باشد 🏠

کوتوم محل برنامه‌ریزی، تبادل نظر، بحث در هر مورد مهم و از همه مهمتر محل قول و قرارهای عاشقانه و ملاقات‌های شاعرانه است 🎵

«باغ کوتوم سر مو ایسام لاکوجون ت بینم /

تبه قاصید سرادام تو بیهی ت بینم» (نادر زکی پور لنگرودی)

«دخترجان، من در کوتوم باغ ایستاده‌ام و اکنون برای تو قاصدی فرستادم تا

بیایی و ترا در آنجا ببینم» 👁️

خدایا سپاس که به ما شادی سپاسگزاری دادی 🔥

آمین 🙏



کوتوم گیلکی = kutom


عبری «سوکوت» == «عید آلاچیق‌ها» در کتاب مقدس




## شادبخور

سوم جون ۲۰۲۴


«هرگز اندر همه عالم نشناسم غم و شادی /

مگر آن وقت که شادی خور و غمخوار تو باشم» (سعدی) 

من از گیلان و فرهنگ گیلکی در جنوب دریای کاسپین هستم، عاشق خوردنی، درخت، سبزی، آب، دریا، ماهی، آن هم شورکولی و دسپیچ، باقلاقتوق با مورغانه، سیرقلیه، زیتون پروده، تورش کباب و هر چه خوردنی، دو هزار تا

خوردنی داریم با چند هزارتا گفتنی از هر خوردنی 

خوردنی یه ور، رقص هم یه ور، آن هم با آب\_شنگولی، رقص نگو، رخاسی، «اونم بی رودرواسی»، ساز همیشه کوک ما کوک بود، زنانه مردانه نداشتیم، همه با هم در همه جا در همه چی که ناگاه به گیلکی شنیدم: «بخورید و

بنوشید و خوش باشید» (لوقا ۱۲ : ۱۹) 

به دنبال صدا، خدا را با کلاه و جلیقه گیلَه\_مردی دیدم که به گیلکی داستان «ثروتمند نادان» را برایم گفت و پرسید «چیزی برای خوردن دارید؟» (لوقا ۲۴ : ۴۱) من هاج و واج با خودم گفتم این خدا چقدر خودمانی از خوردنی می‌گوید، «راستی راستی هَز کونه آدم اونه فَندرستی» (شیون فومنی) در «کیفِ کیف» بودم که دور و بری‌های شنگول مرا خواند و گفت «بیایید صبحانه بخورید» (یوحنا ۲۱ : ۱۲)، یادآوریش هم خوشمزه است، روزگار شیرینی بود، آمین که بقیه هم از این هدیه بخورند 🍌

تا اینکه هر اندیشه من رخ می‌داد و هر چه را می‌نامیدم نامش می‌شد به تمام معنی (پیدایش ۲ : ۱۹) پس در گمان بزرگترین شدم و همه لشکر و کسانم را فرا خواندم و پایمان را با قهر از گیلان بیرون گذاشتم، چون باغ با ما نیامد، به پایتخت آمدیم، مسافرت خارجگی رفتیم، این ور و آن ور دنیا، جا خوش کردیم، کم‌کم از خودمان خیلی دور شدیم، دور دور و تنها و دیگر کسی نبود دوروبرمان تا با ما گیلکی بگوید و ما بشنویم، آن سخن‌های خوشمزه گیلکی و آن خدا و آن خوراکی هم برای ما شد خاطره و یادمان 🍷

دور از خانه پدری گاهی آن خاطره را به یاد می‌آوردم و مزه مزه می‌کردم، آن روزهایی که خدا خودش در خنکی روز در باغ‌های گیلان می‌خرامید (پیدایش ۳ : ۹) و به گیلکی مرا با نامم می‌خواند و می‌گفت «کجا هستی؟» (پیدایش ۳ : ۹)، در خاطره آن دوران من از باغ نگهداری می‌کردم و با همه کسانم از همه درختان باغ آزادانه می‌خوردیم (پیدایش ۲ : ۱۶) 🍏

در ۱۹۹۳ در کلیسای سنت لازاروس لارناکا با جسدش ملاقات کردم به او گفتم  $\Gamma\epsilon\acute{\iota}\alpha\ \sigma\upsilon = \gamma\acute{\iota}\alpha\ \sigma\upsilon$  «یاسو» = «سلام» ولی همان دم از بیرون کلیسا مسیح مرا با نامم صدا کرد که «بیرون بیا»، من شنیدم ولی بهتر دانستم همانند کشیشان بزرگ آنجا با لازاروس مرده در قبر سخن بگویم نمی‌خواستم به بچگی گذشته زیر سقف آسمانی برگردم 🍌 ☁️

بار دیگر در ۲۰۰۵ در اتاق دعای یکی از کلیساهای حریصای Harissa لبنان به پیرزن سرپرست آنجا گفتم «مرحبا الأم الطيبة» = «سلام مادر خوبی» و او مرا به گیلکی خواند و باز آن نوستالوژی و آن فرار تکرار شد پس به سوی جنوب تا کفرکیلا Kafr Kila در مرز اسرائیل گریختم، آنجا اولین بار عبری را شنیدم، از گرسنگی آن را خوردم نه یک کلمه بلکه ده‌ها واژه، همه مزه گیلکی داشتند یا فارسی یا پهلوی بعضی کلمه‌ها باستانی‌تر و آرامی بودند و من با آنها بیشتر از آب شنگولی مست شدم اما در کلیسای جامع مارونی سنت جورج بیروت شگفت‌زده دیدم به آرامی بایبل را می‌خوانند و به عبری سخن می‌گویند و هیچ از آنچه می‌خوانند سر در نمی‌آورند پس به خودم نهیب زدم تا در دنیای باستان با خدایان دروغین کتاب‌های کهن غرق نگردم و نمی‌خواستم بعد بزرگی با عقل آتئیستی باز کودک شوم 🍌

تا در ۲۰۱۶ آن جوان در بالای آن کوه خودش به سراغم آمد و خیلی روشن به من گفت «من هستم» در پی گرسنگی همه سال‌ها دیگر نگریختم و کودکی خود را پذیرفتم (متا ۱۸ : ۲ - ۵) همان روز خوراک و خوراک دادن را یادم داد و حرفه‌ای شدم تا آنکه در سرزمینی دیگر کلیسایی را به یاد دارم، آنجا کسی را گفتند کشیش است ولی آشپزی بلد نبود تا ما را دید گفت ما انجیلی هستیم و شروع به موعظه برای خانواده‌ام نمود «دست نزنید، نچشید، لمس نکنید» (کولسیان ۲ : ۲۱) و دستور روزه و پرهیز از هر خوردنی را داد (اول تیموتائوس ۴ : ۳) بیدرنگ خدا را سپاس گفتم که اشتهای سخن به من داد و اشتهای فراوان گیلکی به سرزمینم، ناگاه لازاروس دستش را بر شانه‌ام گذاشت و یک دسته بلیط پرواز به مهمانی عیسا را به من هدیه کرد تا همگی زیر آسمان بخورند، بنوشند، دست بزنند و شادی نمایند 🙌

آمین 🙌

## وارمبو


نوزدهم جولای ۲۰۲۳


در سال ۲۰۰۴ در بیروت متوجه شدم صبحانه مهمترین وعده غذایی مردم لبنان است، زعتر و روغن زیتون بخش مهم صبحانه همه مردم آنجا با هر اعتقادی بود، آنها به من گفتند هم روغن زیتون و هم زعتر بارها در عهد عتیق تکرار شد و گفتند زعتر برای پاکسازی و روغن زیتون برای مسح کاربرد خدایی دارد 🍷


همان زمان «زیت الزیتون» را در کتاب مقدس عربی خواندم اما واژه زعتر را ندیدم، جستجو نمودم و نام علمی اوریگانوم\_سیراکام را برای آن یافتم 🌱 از مادرم به زبان گیلکی یاد گرفتم که نام این گیاه وارمبو است و همه گیلکان آن را به خوبی می‌شناسند و از سبزی‌های مخصوص گیلانیان برای بسیاری از غذاها است، به خصوص سبزی\_شامی دستپخت مادرم را که بسیار دوستش دارم، آن طعم و بوی گیلکی وارمبو در کنار بو و مزه چوچاق مانند بوی خالواش








و بینه برایم اکنون نوستالوژی است، در دیگر مناطق گیلان برخی آن را وارنبو گفتند 

واژگان ، وارنگ‌بو، پلنگ‌مشک، فرنجمشک ، بادرنجبویه دیگر نام‌های آن در گیلان و ایران هستند 

از آن زمان بیست سال طول کشید تا بدانم در عبری باستان واژه אֵזוּב با گویش ezwob وجود داشت که در عبری نوین تبدیل به واژه אֵזוּב با گویش زعفران گردید و در عبری بیروت و سوریه با گویش سعتر، صعتر و زعفران کاربرد دارد 

در آن دوران باستان این گیاه مقدس عبری در روم نبود پس مترجمان برای ترجمه کتاب مقدس به یونانی از نام گیاه مشابه آن استفاده نمودند، همین کار برای ترجمه ولگانه در متن لاتین و رسمی کلیسای کاتولیک رومی نیز رخ داد، مترجمان یونانی آن واژه باستانی را در یونانی هوسپوس ὕσσωπος با تلفظ hussopos ترجمه نمودند و واژه زوفا در عربی و فارسی و هیسوپ در انگلیسی

هم‌ارز آن در تمام ترجمه‌های مختلف به دیگر زبان‌ها وارد گردید  گویا مترجمان دوره‌های بعدی یادشان رفت به خود متن اصلی عبری و فرهنگ عبرانی مراجعه کنند 

من آن زمان سر نخ قرمز رنگی را بر زعفران عبری و وارنبوی گیلکی دیدم اما بیست سال طول کشید که در دنبال کردن آن نخ قرمز از بیروت و دمشق و تمام مدیترانه گذشتم، سراسر ایران را گشتم و بعد از عبور از گیلان در گذر از آب‌های رودخانه ارس تعمیدی تازه یافتم آنگاه بر بلندای کوه‌های قفقاز در ارمنستان و در زیر باران‌های فراوان اینجا به پای صلیبی رسیدم که برای کشتن خدا با چوب سرو آزاد لبنان ساخته شده بود، هم آن چوب و هم آن نیزه که قلب خدا را سوراخ کرد در کلیسای کهن اینجا در اچمیازین با دقت نگهداری می‌شود 

من با چشمان خودم در کلیسای اینجا دیدم که برای صبحانه هر روز شراب ترشیده ارمنی را با زعتر عربی به خورد خدا می دهند تا خدا را اینگونه پاک و تمیز نمایند 📌

پس از خوراندن اجباری این صبحانه، به خدا اجازه می دهند که او میخکوب بر همان صلیب در اتاق دعا آن گوشه آویزان بماند اما اجازه ندارد سخن بگوید چون معتقدند هنوز روغن مسح بر سرش ریخته نشد و از روح القدس پر نگشت و به زبان های فرشتگان سخن نگفت 📌

گمانم در این سال ها یا کسی صدایش را نشنید یا به روی خودشان نیاوردند، هفته گذشته به یاد دارم یکی از رهبران کلیسا به آهستگی به کشیش ارشد کلیسا گفت این خدا خیلی مشکوک است، واژگان شیطانی با صداهای نامفهوم از دهانش خارج می گردد و آنها شورای شبانان را تشکیل دادند تا تصمیم بگیرند که آیا اول دهان خدا را ببندند یا اول دیوهای شیطانی را از بدن خدا خارج کنند 📌

پس از آن بود که همسرم دیوار ترک خورده سالن کلیسا را نشانم داد و کودکانم هیجان زده از گیاه روییده در لای ترک دیوار گفتند 📌

گیاهی دیدم به بلندی چهل سانتی متر با برگ های بیضوی به شکل قلب و دنداندار در روبروی هم، به رنگ سبز تیره و درخشان، ساقه چهار گوش بدون کرک، با گل های کوچک سفید که زنبورهای عسل به گرد آن می چرخند 📌 کنارش زانو زدم و دیدم خون خدا از لای زخم هایش بر آنها می چکد آنگاه متوجه دو پرنده کوچک آنجا لای دیوار گشتم، هماندم یکی از آنها شروع به خواندن کرد، دخترم پرسید بابا چه کنیم؟ 📌

گفتم آنگونه که در سالن آرام خاچاطوریان اجرا داشتید اکنون با هم سرود بخوانید و برقصید و همه ما با هم مشغول شدیم 📌



آن بوته را کندم و با آن زیر پای فرزندان و خانواده‌ام را در مسیر حرکت‌شان  
جارو کردم آنگاه دخترم گفت بابا ببین خدا هم با ما می‌خواند ❤️  
خدایا سپاس که هر روز با ما سخنی تازه می‌گویی 🔥✅  
آمین 🙏



## گمچ و نوخون

بیست و یکم فوریه ۲۰۲۴  
روز جهانی زبان مادری

ظرف سفالین معروف گیلان نامش گمچ است و این ظرف مشهور با جفت همراه و مکملش نوخون به فراوانی در ضرب‌المثل‌های گیلکی بسیار خودنمایی می‌کند  
«گمچ گیلی گیلی بوخورده خو نوخونه بی‌آفته»


یعنی اینکه «گمچ آنقدر می‌چرخد تا جفت خود نوخون را بیابد»


مثل‌های دیگری مانند «بی نوخون جوش بوکوده» 🔥


یعنی شخصی در خانواده شلخته و بدون پدر، فقط از نظر جسمی بزرگ شد و آداب خانوادگی را نمی‌داند و بدون رشد اجتماعی است


همه گیلکان می‌دانند و مراقبند تا در حین پخت در گمچ به هیچ وجه از شعله و حرارت بالا استفاده نکنند و این بزرگترین حکمت تربیت و ادب خانوادگی در نظر آنها است، برای همین است که در زبانزد «اوشان گمچ و نوخون اید»





یعنی آنها مانند گمج و نوخون هستند با هم حسابی مانند زن و شوهر جفت و جور هستند 


خاک و خانواده دز زبان گیلکی بسیار ارزنده و مهم هستند، مثل‌های فراوان دیگری هم از گمج تهیه شده از خاک رس وجود دارد چون این گل و خاک در گیلان اهمیت به سزایی دارد 


خوراک پخته شده در گمج در قیاس با هر ظرف دیگر مانند ظرف فلزی مزه متفاوتی دارد، پشت گمج نان می‌پزند، داخلش خورش و گمج بهترین نگهدارنده ماهی شور و ماهی دودی و آشپل معروف گیلان است 


گمج پیوند همه دلبستگی‌های گیلکی با هم است، نان و ماهی، از «خورفه نان» و «شوره کولی» گرفته تا «اوردکی مورغانه» و «آشپل»، «باقلا قاتوق»، «أناریج»، «گمج کباب» و هر چه دلت می‌خواهد 


در مراسم پاکسازی سالانه یا کاسه کوزه شکستن، گمج و نوخونی تازه به خانه می‌آورند و این نوزایی به دست خداوند خانه پدر یا مادر است، گمج نماد انسان آفریده شده از خاک است و گمج و نوخون با هم نماد خانواده سالم روحانی هستند، برای من بسیار هیجان‌انگیز بود وقتی دیدم دکتر محمد معین این واژه را در میان واژگان پارسی در کتاب فرهنگ معین نوشت «(گَمَ) (ا. ) دیگ سفالین که در آن خوراک پزند» 

و بسیار هیجان‌انگیزتر بود که تمام این کنش‌ها و مفاهیم گیلکی گمج را در کتاب لاویان Leviticus که هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح نوشته شده است دیدم (لاویان ۶ : ۲۸ و ۱۱ : ۳۳) 


آنگاه که پرسیدم مرا با نوشتار «خاخام یوسف بکور شور» پاسخ گفتند که: «سفال نشانه آن است که اگر دوباره به هلاکت برگردد دیگری تعمیر ندارد، مانند هر ظرف سفالین شکسته که تعمیر ندارد» این بیان در مورد سفال بنیادی بر شرح همین درون‌مایه در کتاب عبرانیان نیز هست (عبرانیان ۶ : ۴-۶) 

گمج گیلکی در زبان کتاب لایوان با اختلاف مورفولوژیکی آوایی به شکل نگارش  $\text{el-G'liy-kheh'res}$  و با گویش «گیلی خرس» یا  $\text{el-G'liy-kheh'res}$  وجود دارد هر چند هیچ کس از مترجمان نام گمج را برای آن واژه ننوشتند و فقط نوشتند «ظرف سفالین» 


واژه G'liy و واژه kheh'res در دانشنامه لکسیون با معنی «خاک» و «زمین» در پیوند هست و در کتاب لایوان پیوند جالبی بین واژه گمج یا همان «ظرف سفالین» با اصطلاح «آب زندگانی» وجود دارد (لایوان ۱۴ : ۵ و ۵۰) 

این اصطلاح Living Water یا  $\text{לַיִם חַיִּים}$  که در زبان عبری با خوانش al-mayim chaYim خوانده می‌شود از کتاب لایوان که از کهن‌ترین کتاب‌های عهد عتیق است تا سایر کتاب‌های عهد عتیق و از آخرین‌های آنها همچنان دیده می‌شود. در ۴۷۰ سال پیش از میلاد مسیح نیز جاری شد. در کتاب زکریا نوشته شد (زکریا ۱۴ : ۸) 

آب زندگانی بعد از گذر از عهد عتیق وارد عهد جدید گردید و خودش زبان باز نمود و خود را به ما معرفی کرد و ما او را شناختیم که خودی عیسای مسیح است و در کتاب یوحنا چشمه‌ای شد جوشیده از دل همه مسیحیان (یوحنا ۷ : ۳۸)

این اصطلاح «آب زندگانی» در یونانی عهد جدید با نوشتار  $\text{ὕδωρ ζῶης}$  و خوانش hydōr zōēs بسیار پر کاربرد و از اصطلاحات الهیاتی ویژه مسیحیت با تفسیر بسیار گردید (یوحنا ۶ : ۳۵) 

این آب زندگانی تا آخرین نوشتار کتاب مقدس در کتاب مکاشفه نیز جاری است (مکاشفه ۲۱ : ۶ و ۲۲ : ۱) موضوع آب زندگانی در داستان عیسا و زن سامری نیز مشهور است (یوحنا ۴ : ۱۰ - ۲۶)

پیوند بین ظرف سفالین و گل وجودی ما از آغاز آفرینش وجود داشت (پیدایش ۱ : ۷) و سرشت خاکی ما در دستان خداوند شکل گرفت (اشعیا ۶۴ : ۸) 

اصطلاحی که به ظروف خاکی ترجمه شد (۲قرننثیان ۴: ۷) در یونانی  
ὄστρακίνοις σκεύεσιν با خوانش ostrakinoiis skewesin به معنی  
همان ظرف سفالی در کتاب لاویان و سایر کتاب‌های عهد عتیق یا همان گمج  
گیلکی است 🙏

ظرف کهنه شکسته شد و اکنون با مسیح در نوزایی زنده شدیم و با او زندگی  
خواهیم نمود (رومیان ۶: ۸) 📌

خداوندا سپاس که ما را خودت با دستان خودت و از خودت پر نمودی  
خداوندا به ما تحمل گرمای آتش و قوت پختن این خوراک را هدیه کن  
آمین 🙏




## ایشه

پانزدهم فوریه ۲۰۲۴


در زبان گیلکی واژه‌ای با گویش آوایی «آه» با کشش صدای «ه» وجود دارد و گیلکان در وضعیت روحی برانگیخته‌تر واژه «ایشه» Ishah یا «ایشه» Ishe را به کار می‌برند. این واژه برای نشان دادن «نهایت تنفر» در کردار با حالتی برانگیخته از «چندش شدن» و ابراز ناراحتی است و به زبان فارسی سره معنی ناخوشایند را دارد. واژه «آخ» برای ابراز همان مفهوم زنده در فارسی با شدت کمتری استفاده می‌گردد. دهخدا زیر واژه «آخ‌آخ» نوشت «کلمه‌ای است نمودن نفرت و کراهت را» و معین نوشت «صوتی است که برای نفرت و ناخشنودی بر زبان رانند» ■

واژه کهنسال گیلکی «ایشه» یا «ایشاً» به معنای پاک‌پاکی و ناراستی در پهلوی در برابر «أشأ» به معنای «پاک و روحانی و راستی» بود. واژه پاک آشأ در واژه انوشیروان و بسیار واژگان برای معنای روح پاک‌پاکی وجود داشت که راهبر




برگزیدگان بود واژه آشاً در تکامل آوایی تبدیل به آشاً گردید و نام باستانی آشاهیشتا به نام ماه «ردی بهشت» است 

واژه آریایی آشاً در مهاجرت با دیگر واژگان هندواروپایی در زبان یونانی تبدیل به واژه ἀλήθεια با تلفظ aletheia گردید و در سخنان مسیح می خوانیم که گفت من aletheia هستم (یوحنا ۱۴ : ۶)


این پیشینه واژگانی «ایشاً» و «آشاً» از زبان آریایی را در زبان سانسکریت و زبان های هندی با اعتقادات گوناگون هم داریم. واژه «ایشاً» در زبان آرامی هخامنشیان و پیش از آن بر سفال های بابلی نیز خوانده و دیده شد و از آرامی به عبری تا دریای مدیترانه نیز رفت و در کتاب مقدس وجود دارد 


در کتاب یوشع در شرح گناه سرپیچی از فرمان خدا بعد از پیروزی بزرگ با نام شخصی به نام «آخان» با نوشتار عبری אַחַזָּא و تلفظ Akan روبرو می شویم که برگرفته از همین واژه ایرانی است. او یک یهودی بود که ممنوعیت ویژه خداوند را در مورد گرفتن و برداشتن هر گونه غنیمت جنگی در شهر تسخیر شده اریحا زیر پا گذاشت و برای گناه سرپیچی او خداوند آن را به یوشع رهبر قوم اسرائیل گفت (کتاب یوشع ۷ : ۱۱) و نیز به یوشع و مردمش گفت که اگر



ناپاکی را نزدایند با آنها نخواهد بود (یوشع ۷ : ۱۲) 


«آخان» عبرانی یا همان «ایشه» با همان یک گناه که فقط خودش انجام داد، سبب ناپاکی همه قوم گردید مانند ویروسی که شهری را آلوده سازد بدون آنکه مردم شهر گناهکار باشند یا مانند قطره ای از آلودگی شدید که یک ظرف غذای لذیذ و پاک را ناپاک و غیرقابل استفاده گرداند

دو گام مهم برای پاکسازی شناسانده شد (یوشع ۷) اول شناسایی و دوم پاکسازی با آتش، پس برای رهایی از این اپیدمی بزرگ «آخان» همه مردم با هم دست به کار شدند، سنگسار نمودند و سوزاندند و سنگ ها بر ایشان افکندند (یوشع : ۷ : ۲۵) و آن محل را «بیابان آخور» نامیدند (یوشع ۷ : ۲۶)

«آخان» و «آخور» هر دو به زبان عربی و عبری «اسم مبالغه» هستند و دلالت بر «بسیار بودن صفتی برای فاعل» با پافشاری بر معنای آن دارند. در دانشنامه‌های بایبلیکال در معنی «آخان» آن را «دردسر» و «troubling» و برای واژه «آخور» לְאָכֹר نیز Trouble و Disturbance به معنی «مشکل، مزاحمت، مصیبت» نوشتند 

از دیگر سو می‌دانیم انواع آتش‌ها در زندگی وجود دارند، عیسای مسیح هم برای پاک‌سازی ما همیشه آتش به کار می‌برد و با روح‌القدس و آتش تعمیدمان می‌دهد. (لوقا ۳: ۱۶ - ۱۷) همان عیسا که گفت «من آمده‌ام تا بر زمین آتش افروزم» (لوقا ۱۲: ۴۹) در کتاب مقدس ناپاک‌ترین ناپاکی که نافرمانی است رو در روی پاک‌ترین نام که عیسای مسیح به نام راستی هم‌ارز با «آشا» است قرار دارد (رجوع به یوحنا ۱۴: ۶) 

امروز دیگر لازم نیست مانند عهد عتیق به دنبال ویروس و گناهکار آلوده کننده اجتماع بگردیم چون در حقیقت بعد از این اپیدمی گناه اکنون دیگر همه ما گناهکاریم و خدا را سپاس که لازم نیست گناهکار در آتش سوزانده شود  با پیوندمان با خود عیسای مسیح او ما را از این آتش گذراند نامش در مسیح توبه است که با او به پاکی عیسای مسیح پیوند می‌خوریم همان پاکی که هیچ ناپاکی نمی‌تواند آن را بیالاید 

✓ خدا را سپاس که ما را بعد از مردن و سوختن در این آتش با خداوندمان زنده ساختی تا بتوانیم به جاودانگی پاکی در تو ببالیم 

آمین 





آشا

صادق نیک پور

انتشارات سوفیا سوشیا

## فولکلور کاکوله

برگرفته از کتاب کاکوله

فولکلور کاکوله در ادبیات و فرهنگ گیلان از دوران میترایی تا جهان‌بینی مسیحایی را گذراند از عرفان گذشت و به رئالیسم مسیح و در مفاهیم بنیادی نجات سوشیانی<sup>۱</sup> (اعمال ۴ : ۱۲) و راستی آشایی<sup>۲</sup> در آیه‌های یوحنا ۱۴ : ۶ و یوحنا ۸ : ۳۲ پیوند خورد و فرزاندگی و حکمت سوفیانی (یعقوب ۱ : ۵) را در کاکوله مسیحایی هویدا گرداند.

مفاهیم کاکوله و بانوی گیلان و ارتباطش با محصول عمده در گیلان یعنی برنج و رود بزرگ آن یعنی سفیدرود را می‌توان در داستانی قدیمی به زبان گیلکی که در فولکلور بعضی مناطق وجود دارد دید.  
این داستان به زبان گیلکی می‌گوید که :

<sup>۱</sup> رجوع به کتاب سوشیان اثر صادق نیک‌پور ← Soshian = Salvation

Acts 4:12. Salvation is found in no one else,

<sup>۲</sup> آشا = ἀλήθεια = Aletheia = حقیقت و راستی - رجوع به کتاب آشا صادق نیک‌پور

«ای گیله کاس کاکوله او گیله گیشا زامایه ،  
 ا سفید رود او گیشای ارسویه ،  
 ای جیر بی او جور شی  
 بعد بچار توم نشانی وجین خواجه ،  
 با دس پیله بوگده وقت بیج واوینه ،  
 موشته موشته جیمع کونی ،  
 کول بزنی قول و قرار بنی»

یعنی:

این کاکل به سر (که موهای خوشه‌ای به رنگ طلایی خوشه برنج بر سر دارد) و با چشم آبی گیلانی داماد آن عروس گیلانی است. این سفیدرود هم اشک چشمان آن عروس است.

این به زیر می‌رود و آن به بالا می‌رود

انتظاری لازم است. بعد نشاء کاری برنج مدتی باید وقت صرف وجین کاری نمود

و تا در نهایت زمانی که دستان تاول زده‌اند وقت دروی برنج می‌رسد که باید با دستان تاول زده مشت مشت برنج را جمع کرد و سپس خوشه نمود تا خرمن گردد و آن وقت در کنار خرمن می‌توان قول و قرار گذاشت. قول و قراری برای بهار سال آینده.

کاکوله نام ترانه فولکلوریک گیلکی است، زانی که در مزارع شالیزار برنج نشاء می‌کردند آن را می‌خواندند. هر وقت کاکوله توک طلا را می‌دیدند باز هم در هر جا که بود ترانه کاکوله خوانده می‌شد.

واژگان موسیقایی کاکوله و این ترانه به زبان و صداهایی استادانی و آهنگ‌های آهنگسازی در موسیقی فولکلوریک گیلگی جاودان گردید. استادان زیادی ترانه فولکلور کاکوله را خواندند مانند استاد احمد عاشورپور، استاد ناصر مسعودی با خانم شمس، که خوانش کاکوله را مبتنی بر تحقیق ماندگار کردند.



این رابطه در ادبیات فولکلور ایرانی در نقاط مختلف خود را نشان می‌دهد مانند موسیقی فولکلور کاکوله در گیلان که هر چند پیشینه میتراپی داشت ولی مانند درندز ارمنیان مسیحایی شد و نمادی از تولد تازه و زندگی جاویدان گردید

بانوی گیلان مشتاق کاکوله بر طبق قانون آشا در زمان آشاهیشتا یقین دارد مادران و زنان سپندار سوفیای گیل که چون اسفند همه پلیدی‌ها را دور می‌گردانند و زندگی می‌بخشند، مادران رویاننده زندگی در این سرزمین هستند و همیشه هم جوانند حتی اشک‌هایشان هم جوان است اشک‌هایی که نهرها و جوی‌ها و رودهای فراوان این سرزمین هستند که در فصل بهار از بلندی‌ها جاری می‌گردند. چون اشکی که از چشمان یک دختر بر گونه‌اش جاری می‌گردد.



آب جوان رود، آب حیات بخش در سرزمین گیلان است که به آن آب تازه هم می‌گویند و برای آبیاری بهترین آب است آب جوان تازه از چشمه‌های سرزمین و یا از چشمان دختر جاری می‌گردد.

بانوی زمین بازمانده از اسفند که مادر زمین است و سپندار است و عاقل و دانا وعده خدای کاکل به سر چشم آبی را به گوش دارد که در بهار او را بارور خواهد نمود و می‌گوید که منتظرم خواستگارم بیا و برای من با ترنم باران در کنار آبهای جوان رودهایم و آواز نشاکاریت و گرمای وجودت آواز بخوان تا من هم ساز برایت بنوازم ساز رویش و رویدن و بخشیدن را، آواز تو بی ساز من و ساز من بی آواز تو ثمری ندارد

همه هستی ارکستری است که اجزایش با هم یک آهنگ را می‌نوازند و آن آهنگ زندگی است زندگی که در سیر دایم و جاودانگی خود که از دیرهنگام تا به این دم و تا همیشه روزگاران بعد ادامه داشته است و خواهد داشت کاکوله نماد اعتقاد مهری و تمام باورهای دهقانی و زندگی در فرهنگ گیلان است. باوری که با جاودانگی پیوند دارد

پیوند زمین و آسمان منجر به جاودانگی در گیلان و کاسپین و سرزمین مهران در راستای کیش مهر و آیین میترا است.

کاکول خورشید که در کاکل خوشه‌های برنج فرزند زمین و آسمان جلوه دارد و آبی آسمان که در چشمان اسطوره کاکوله یا کاسی خدای‌گونه است .

خوشه برنج در گیلان بعد از رسیدن رنگ خورشید را دارد که فرزند حاصل از ازدواج زمین با کاکوله یا آسمان و خورشید است. برنج ریشه‌اش در زمین است و کاکلش چون کاکوله رو به آسمان و وقتی پربار است به سمت زمین سر خم می‌کند و این نشان بزرگی و عظمت کاکوله است که در پرباری سر خم می‌کند به دامان مادر و زمین که بانوی گیلان است.

زمین دمساز آسمان می‌گردد.



بانو زمین است لاله بر زمین است بانو سرخی گونه خدای کاکوله را به لاله‌هایی که در دل خود دارد مرتبط می‌کند تا به کاکوله بگوید من این لاله‌ها را به یادگار از تو دارم.

که شباهت این فرزند تو را به یاد عهد و پیمان دیرینت با من بیاندازد که من همیشه عروس جوان تو کاکوله مهر هست و این رمز جاودانگی بانو و کاکوله و گیلان آمیخته با همه فرهنگ. سرزمینش می‌باشد. افروختن آتش در جشن سده نماد این ارتباط است گرمای مهر یا خورشید و رنگ‌های آن را نمایان می‌کند

کاکوله

متن شعر ترانه گیلکی کاکوله  
 کاکوله کاکوله کاکوله کاکوله  
 می‌دیم آشکان<sup>۱</sup> پیدین چقده جوانه کاکوله  
 کاکوله سرخی لاله تی جوله مانه کاکوله  
 بشو تی مار بگو یاد خواستگار کاکوله<sup>۲</sup>  
 مرا وعده پدیی ای مسال بهاره کاکوله<sup>۳</sup>  
 کاکوله نکون ناز، مرا بخوان آواز  
 من ترا زلم ساز، تا بییی می دمساز  
 می جومان آشکاره<sup>۴</sup> می دیل بی قراره<sup>۵</sup> د حالی نارم  
 کاکوله<sup>۶</sup>

صادق نیک پور

تی دوری بوگشته مرا<sup>۱</sup> دیا من تی انتظام کاکوله<sup>۱</sup>  
 کاکوله نکون ناز، مرا بخوان آواز  
 من ترا زلم ساز، تا بییی می دمساز  
 هر وقتی یاد آورم تی قول و قرار کاکوله  
 آنچه داران جیر اوسال بهاره کاکوله  
 سر خرمن بوگونی من تی خاطر خوانم کاکوله<sup>۲</sup>  
 گالش کولا مانه جور، تی واسی من آییم کاکوله<sup>۳</sup>  
 کاکوله نکون ناز، مرا بخوان آواز  
 من ترا زلم ساز، تا بییی می دمساز

کاکوله نموده فرهنگ گیلکی

فرهنگ گیلکی به وضوح در بین شیوه بیان کلمات فولکلور گیلکی کاکوله نمود دارد و همین عامل منجر شده است که کاکوله در فولکلور ماندگار شد و صورت مختلف محاوره و

<sup>۱</sup> دوع دیگر از خوشن این بیت هستی بوگشته مرا. دیا من تی انتظام کاکوله<sup>۱</sup>  
 هر به معنی سر و هر میا من تی انتظام را در نظر بگیریم معنی آن می شود جیا دیگر چشویه خوشن<sup>۲</sup> دیا من تی انتظام را در نظر بگیریم معنی آن می شود جیا دیگر من منتظر هستم<sup>۳</sup>

<sup>۴</sup> دوع دیگر از خوشن این بیت هستی خرمن بوگونی من تی خاطر خوانم کاکوله  
 دوع دیگر از خوشن این بیت<sup>۵</sup> گالش کولا مانه جور، من تی واسی آییم کاکوله





دویومی پرکاله

گورخانه گوفتندره

شعرانه‌های گیلکی

## زألش

دهم نوامبر ۲۰۲۴

زألش دأره می دیل  
ایپچه گب بز  
مأری زوأن أمراً  
جانہ زأی

تی چومان گوم گومه پوشت  
فأندرمد دریا کوله أرسویه  
تأم نزه  
میس میره دأره

جخترأ شو  
گوما بو



کیہ؟ کی زاکہ؟  
شپہ جہ گرم خون و آب  
دوآرستہ گیلان میآن

ناجہ دانہ و آسانہ می پئر  
کرا داہان واکونم  
کلمآن تی تی زنیدی  
می زوان لچہ خال سر

پیلہ لپہ بوبو  
اون کی خودا بو جہ اول  
چشمہ چاکود می بجارہ، تی باغأ  
نیشتہ چأ سر ہسأ تشتایی  
چوم بہ رأ

گیلہ خودا دوخانہ  
زألش دأرہ می دیل  
ایپچہ گب بز  
آبہ أ موہ  
تأزہ آبہ شعر بوگو

## خاندش گیلکی



### برگردان از گیلکی به فارسی

تشنگی ✓

تشنگی دارد دل من

کمی سخن بگو

به زبان مادری

فرزندم

پشت زمزمه چشمان تو

می‌نگرم موج دریای اشک را

ساکت نیست

غرولند می‌کند

فراموش کرد

گم شد

کیست؟ فرزند کیست؟

فورانی از خون گرم و آب



جاری شد در میان گیلان

بذر امید(آرزو) را می پاشد پدرم  
تا دهان باز می کنم  
کلمه ها شکوفه می دهند  
بر بلندای شاخسار زبانم

موج بزرگی شد  
آن که خدا بود از اول  
چشمه ساخت در شالیزار من، باغ تو  
کنون تشنه، نشسته بر سر چاه  
چشم به راه

گیله خدا صدا می کند  
تشنگی دارد دل من  
کمی سخن بگو  
این میوه آبدار است  
شعر آبدار تازه بگو



**Woman at the Well by Carl  
Heinrich Bloch  
by Carl Heinrich Bloch**



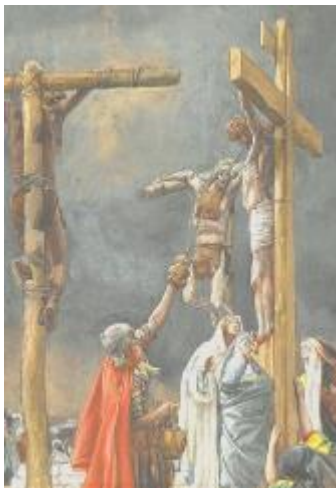
**Jesus and the Samaritan Woman at the Well,  
by Giacomo Franceschini**

عیسا به او گفت:

«هر که از این آب بنوشد دوباره تشنه خواهد شد اما کسانی که از آبی که من به آنها  
خواهم داد، هرگز تشنه نخواهند شد. آبی که من خواهم داد در آنها چشمه آبی خواهد  
شد که برای زندگانی جاودانی می جوشد.»

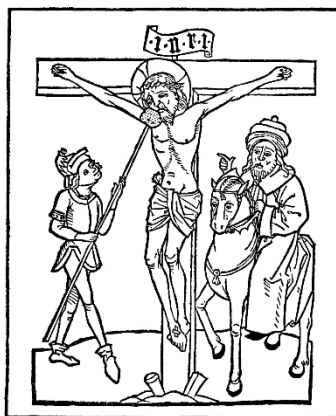
🍷 یوحنا ۴ : ۱۳ - ۱۴





من تشنه هستم

یوحنا ۱۹ : ۲۸



## جیجاکِ دوا

اول فوریه ۲۰۲۴

چایی باغِ سر، گیلانِ بجار  
دپر کستم جہِ خاب، کؤتوم سر

جیجاکہ زاکانِ ایجگرہ،

گوش بیگیتم،

جہِ نوقرہ دشت و لاکان

سنگر و کوچصفهان

گؤلسار، منظریہ، رشتیان

دِ بوگو، هر جا کی بو

پأسکیاب و عینکم بوگو



درجکان سَامانَ وَاکوده  
إیتا پیله چایی  
دسأسین فَنده امرأ لپه زَنه  
می خیاله کی فاندَره  
پیلَه بآب، کی نیشته او جُور  
طشته توله آب  
فووسته رشتا میآن

پری ملائکَ آر سو بو  
جَه گیلانَ جیجا که ایجگره  
هر چی دَرده توشکه دَوسته  
ناتم چَره دأشتی مائی بو

گمانم خودایم رشتی بو  
یا کی إیتا ایمانه رشتیم  
گیلانَ ره پارتی بو  
درازه سَرديه، بنابو تا ابران  
هه کوچه دیفأر سر  
خو صارأ میآن

بیشتوستم انا حرفان  
إیتا زیبیل گب  
بوشوم تی قوربان  
کونه دوا درمان، نور خودایه

تی بلامیسر  
عیساً آموندَره جَه اَسْمَان  
تی دیل و چوما قوربان  
شیمی جیجاآن رَه، کی جانفدایه

### خاندش گیلکی



جیجاک+دوا.mp3

### برگردان از گیلکی به فارسی

داروی زخم ✓

در باغ چای، شالیزار برنج  
از خوب پریدم ، روی آلونک

فریاد زخم کودکان  
گوش گرفتم  
از نقره دشت و لاکان  
سنگر و کوچصفهان  
گلسار، منظریه ، رشتیان  
بازهم بگو، از هر جایی که بود



از پاسکیاب و عینک هم بگو

پنجره آسمان باز شد  
یک نعلبکی چای  
با قند دستمالی شده موج می زد  
به خیالم که می بیند  
بابای بزرگ که آن بالا نشسته است  
طشت آب گل آلود  
روی رشت ریخته شد

اشک پری و ملائکه بود  
برای فریاد زخم های گیلان  
برای هر درد گره خورده  
نمی دانم چرا بوی ماهی می داد

به گمانم خدا هم رشتی بود  
یا یک ایماندار رشتی  
برای گیلان پارتی بازی نمود  
نردبان بلندی تا ابرها نهاد  
روی دیوار همین کوچه  
در میان حیاط خودش

شنیدم سخنانش را  
یک زنبیل حرف بود  
قربان تو شدم

او داروی توست و درمانت می‌کند، نور خدای است  
 تمام رنج و بلاهای تو بر سر من باشد  
 عیسا از آسمان می‌آید  
 قربان چشم و دل تو بشوم  
 برای زخم‌های شما که جانش را فدا می‌کند



همین عیسا که از میان شما به آسمان برگرفته شده است همان گونه که  
 او را دیدید، خواهد آمد

اعمال رسولان ۱: ۱۱







جیچاک دوا

چای باغ سر، گیلان نچار  
ذیرکستم چه غاب، کو نوم سر

جیچاکه زاکان ایچگره،  
گوش بیگفتم،  
چه نوقره دشت و لاکان  
سنگر و کوچصفهان  
کولسار، منظریه، رشپان  
د بوگو، هر جا کی بو  
پاسکیاب و عینک بوگو

درجگان سامان واکوده  
ایتا بیته چای  
دساین قنده امرا لیه زنه  
می خیاله کی فاندزه  
بیله بابا کی نیشته او جور  
ششته توله آب  
فوسسه رشتا میان

یری ملانک آرسو بو  
چه گیلان جیچاکه ایچگره  
هر چی ذرده نوشکه دؤسته  
نالیم چره داشی مان بو

گمانم خودایم رشقی بو  
یا کی ایتا ایمانه رشتم  
گیلان زه هاری بو  
درازه سردیه، پتایو تا ابران  
هه کوچه دنیقار سر  
خو صارا میان

بیشتوستم اتا حرفان  
ایتا زبیل گب  
بوشوم تی قوریان  
کوله دوا درمان، نور خودایه

تی بلا میسر  
عیسا اموندره چه آسمان  
تی دبل و جوما قوریان  
شیمی جیچاکان زه، کی جانقدایه

داروی زخم

در باغ چای، شالووار برنج  
از خوب بریدم، روی اونوک

فریاد زخم کودکان  
گوش گرفتم  
از نقره دشت و لاکان  
سنگر و کوچصفهان  
گلزار، منظریه، رشپان  
بازهم بگو، از هر جایی که بود  
از پاسکیاب و عینک هم بگو

پنجره آسمان باز شد  
یک نعلبکی چای  
با قند دستمالی شده موج می زد  
به خیالم که می بیند  
بابای بزرگ که آن بالا نشسته است  
ششت آب گل آلود  
روی رشت ریخته شد

اشک بری و ملانکه بود  
برای فریاد زخم های گیلان  
برای هر درد گره خورده  
نمی دانم چرا بوی ماهی می داد

به گمانم خدا هم رشقی بود  
یا یک ایماندار رشقی  
برای گیلان هاری بازی نمود  
نردبان بلندی تا ایرها نهاد  
روی دیوار همین کوچه  
در میان حیاط خودش

شنیدم سخنانش را  
یک زبیل حرف بود  
قوریان تو شدم

او داروی نوست و درمانت می کند، نور خدای است  
تمام رنج و بلاهای تو بر سر من باشد  
عیسا از آسمان می آید  
قوریان چشم و دل تو بشوم  
برای زخم های شما که جانش را فدا می کند

صادق نیک پور

اول فوریه ۲۰۲۴

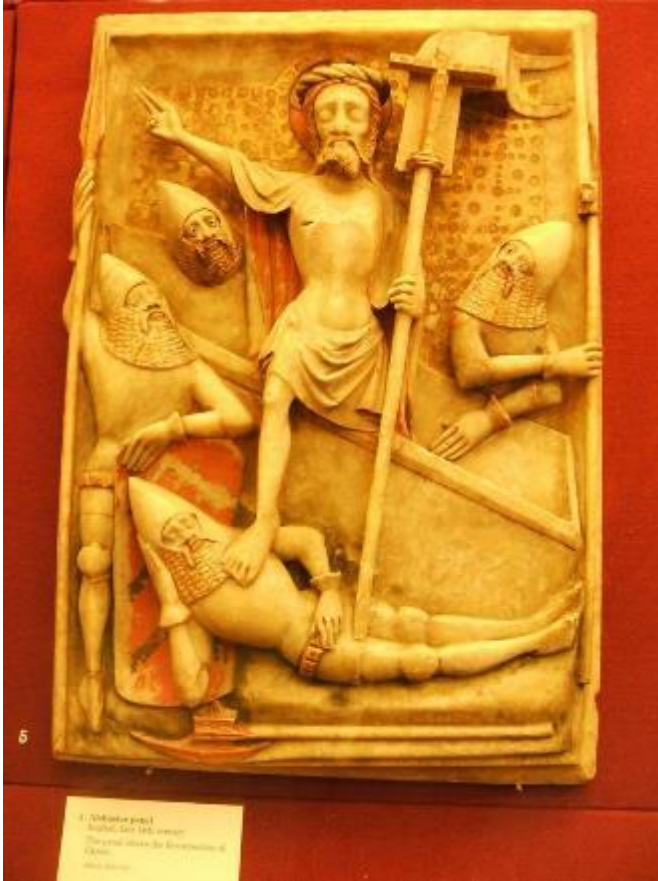
ایروان





**Resurrection (Annibale Carracci), 1593, Louvre**

بازگشت و رستاخیز مسیح (آنیبال کاراکی)، ۱۵۹۳، لوور



The distinctive English image, with Christ stepping on a soldier, in a 14th-century Nottingham alabaster relief



Fresco by Andrea da Firenze, Santa Maria Novella, Florence, 1366, perhaps the earliest "hovering" Christ



The Chi Rho with a wreath symbolizing the victory of the Resurrection, above Roman soldiers, c. 350

## مرا یاده

آوریل ۲۰۱۹

اواره از راه بمو، وعده بده بو  
مو آتو کونم، آتو کونم  
چاکونم، واکونم

مرا یاده، نانم ترا یاده  
گورخانه بو، وارش باره  
وارستی چو جور، شور شور

اینځاری چی مانستی  
کویه آسمان، نغم سوراخ بو  
سوراخ نوگو، ایټا گوشاد فال بو



اورا وارستی، آرا همی چی دواره  
بَجارِ سر، بچارکار آب ناشتی  
گیشا دمردہ بو، او موقع کہ وارستی

کِخودا بامبو تا بوسار  
از او سر پیر بازار  
داد و هوار، «آی وای می زاکان»

«مورده شور، ترا ببره  
تاخته سر بنه  
تی دیمو ماچی بوشوره

آرشت همیشه باران مینی  
نتانستی تی خاج سره لا بنی؟  
دو تا فن اونسادی؟

آرا بوبو پیلہ دریا  
بمردہ کولشکن، پر گیتہ کوتر  
آرا کوتر زاکان، اورا چیکان

گیلہ مردَ رسم نیہ بی وفایی  
آخہ مگہ تیشین بہ طشت بوخوردہ  
کی همی شین بہ پشم بوخوردہ

به تی وعده  
بمانستیم هما گول بوخورده «  
هتو گوتی، او کخودا، درمانده

ترا یاده آخرش چی ببو؟  
کوترزاکان و چیکان چی ببو؟  
آخر سر، کخودا سر چی بامو؟

فقط ترا بگم کویه باید در دکفی  
آدم خودا گیر دکفی  
آگدافطرتان گیر دنکفی

خاندش گیلکی







### تحلیل آماری از وضعیت وقوع در سيل های استان گیلان

دکتر حسین مهدیراد/چندمدانی است. سیل ها به عنوان یکی از بلایای طبیعی یکی پس از دیگری و خیلی زودتر از دوره‌های بازگشت طبیعی در اغلب حوزه‌های آبخیز کشورمان اتفاق می افتد. انسان‌ها نیز مانند سایر جانوران اتفاق می افتد. انسان‌ها نیز همیشه به فکر خسارت‌های ناشی از سیل به روش‌های مختلف از قبیل احداث سیل بند ها، سیل برگردان ها، دیوار های حفاظتی [۱].

**دکتر حسین مهدیراد/چندمدانی** است. سیل ها به عنوان یکی از بلایای طبیعی یکی پس از دیگری و خیلی زودتر از دوره‌های بازگشت طبیعی در اغلب حوزه‌های آبخیز کشورمان اتفاق می افتد. انسان‌ها نیز همیشه به فکر خسارت‌های ناشی از سیل به روش‌های مختلف از قبیل احداث سیل بند ها، سیل برگردان ها، دیوار های حفاظتی کنونی، اعراق، مسیر رودخانه، کاهش غلظت رودخانه و غیره پرداخته اند. موی دیگر این خود هستند که با اقداماتی نظیر از بین بردن مراتع و جنگلها و دخل و تصرف در مسیر رودخانه ها یا برداشت غیر اصولی از مصالح موجود در رودخانه ها باعث ایجاد سیل های ویرانگر شدند.



#### در جهت تحلیل آماری از وضعیت وقوع در سيل های استان گیلان

رودخانه ها در شرایط خاصی دارای یک بستر جاری و یک بستر میزبان هستند که شامل رود و انبارها، آن و معمونه سنگپایان است که در آن قرار دارد. بستر جاری رودخانه ها تا ۵۰ متر بوده و بستر میماری آنها می تواند تا یک کیلومتر امتداد داشته باشد برای بخش میماری مهار آن وجود داشته به نحوی که مقدار زیادی از سرعت میماری در برخورد با این عوارض طبیعی کاهش یافته و حجم عظیم آب با تأخیر و پخش شدن باعث تعدیه آبرو می شود.

#### ملاحظات آماری از وقوع سيل

جنگل‌های جلگه‌ای از بستر رودخانه ها این سامان اخیر ما با یک مفهومی یزیدو شده ایم و آن برداشت غیرقانونی مصالح از بستر رودخانه ها در استان گیلان بوده است که این امر خود باعث تکراری در آینده برای سیل می گردد پیش بینی می گردد اگر اتفاقی دگروار در استان های همچون گلستان و خوزستان رخ دهد در استان گیلان نیز با حجم بالای آب و روانی یزیدو عظیم که باعث بروز خسارت زیادی شود. لذا باید از زمین امروز شروع کنیم.

طی ۲۷ سال تعداد ۳۷ مورد بارندگی در استان گیلان رخ داده که بیشترین تعداد این سطرها از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۸ بوده است و در سال ۲۴، ۲۳ و ۲۵ هیچ گونه گزارشی مبنی بر سیل نداشته‌اند. لذا با بالا آمدن آب مصالح درای ماز، برداشت غیرقانونی مصالح از بستر رودخانه های میباید و رودخانه های دیگر و عدم آبرویی باید منتظر خطر های گوناگون برای میحت سیل در استان گیلان باشیم.

## برگردان از گیلکی به فارسی

من یادم هست

ناگهان از راه آمد وعده داد  
 من این گونه می کنم، آن گونه می کنم  
 من درست می کنم

من یادم هست، نمی‌دانم تو هم یادت هست؟  
 آسمان آتش گرفته بود (رعد و برق شدید)، باران می‌بارید  
 می‌بارید، می‌دانی چگونه؟ شرُّ شرُّ

بگویم مثل چه بود؟  
 نمی‌گویم کجای آسمان سوراخ شده بود  
 سوراخ که نه، گشادترین گشادی که بتوان تصور کرد

از آن سوی یکریز بدون درنگ می‌بارید و از این سوی همه چیز (به هم ریخته)  
 می‌گذشت

شالیکاران سر مزارع برنج آب نداشتند  
 عروسی در آب رودخانه کشته شده بود و آن آب رود عروس‌کشان (قاتل و  
 کُشنده عروس) شد، آن موقع که باران می‌بارید

کدخدا (از ده) تا بوسار (پل بوسار در شهر رشت) آمد  
 او از آن سوی پیربازار (بندر باستانی و محل اتصال گیلان و ایران به دنیای  
 خارج) آمده بود  
 با داد و فریاد که «ای خدا، بچه‌های من

الهی مرده‌شور ترا ببرد  
 روی تخته‌ای بگذارد  
 سر و روی و صورتت را بشوید



در این رشتی که همیشه باران می آید نمی توانستی لای ترک خودت را ببوشانی؟ (مثل فولکلور گیلکی با درونمایه اینکه آیا مگر نمی توانستی عیبت را برطرف کنی) دو تا فن (دو راه حل ساده) برای اینکار را هم یاد نگرفتی؟

اینجا تبدیل به دریای بزرگی شده است<sup>۱</sup>  
مرغ مادر مُرد و کبوتر هم پرواز کرد  
و اینجا کبوتر بچگان و جوجگانی برجای ماندند

رسم گیله مرد بی وفایی نیست  
ولی مگر رسم تو این گونه است که  
تو از قعر به ماه برسی و ما را از آسمان در قعر چاه بفرستی (مثل گیلکی معادل یکی را ز ماهی رساند به ماه / یکی را زمه اندر آرد به چاه / سعدی)  
به وعده تو  
دلخوش کردیم و اغفال شدیم»

<sup>۱</sup> تحلیل آماری از وضعیت وقوع در سیل های استان گیلان - دکتر حسن مهدیزاده/چندسالی است سیل ها به عنوان یکی از بلاهای طبیعی یکی پس از دیگری و خیلی زودتر از دوره های بازگشت طبیعی در اغلب حوزه های آبخیز کشورمان اتفاق می افتد ... رودخانه ها در شرایط عادی دارای یک بستر جاری و یک بستر سیلابی هستند که شامل رود و اطراف آن و مجموعه سنگهایی است که در آن قرار دارد، بستر جاری رودخانه ها تا ۵۰ متر بوده و بستر سیلابی آنها می تواند تا یک کیلومتر امتداد داشته باشد کد خبر: ۳۳۳۹۱ | اجتماعی | تاریخ انتشار : ۲۹ فروردین ۱۳۹۸ - ۴:۴۰ | ۱۸ آوریل ۲۰۱۹

[https://www.google.com/search?q=%D8%B3%DB%8C%D9%84+%DA%AF%DB%8C%D9%84%D8%A7%D9%86+2019&num=10&newwindow=1&sca\\_esv=a1c2417e3bc69eb&rlz=1C1YUJH\\_ruAM1093AM1093&sxsrf=ADLYWIIQ0pkAcRoakA4GpkbU5Foh9U8EWg:1731676101978&ei=xUc3Z8GpO66Fxc8PmOWjgQE&start=70&sa=N&sstk=ATObxK5xHD0BcVfFWH3H3flkVrA6fEaUCtSIcX0WEI5Xv6ENAwSenUxBsTVG2FX0bsPT3TJo65tn138D8jgEnpzkYaQLoQXnZzwYSEt7aSM4Ojn6cOAY9kOCYicPpov\\_xs61ZzYFaaRdXtFN1RKQ21ib\\_jkeGtHh9Sni2Sif4wZvlv2eNQrJGQQ-GNoUc2vhAdj69rgJfK8B1xuk2lyb1BokiykHarA\\_igMwial\\_UWdriA2kj7eH5FKab4JHLRbF0zm8lRtXcdH\\_zf9M8tdLzzzObjg&ved=2ahUKewiBoLkXtN6JAxWuQvEDHzyKRA4PBdY0wN6BAgJEa8&biw=1536&bih=791&dpr=1.25](https://www.google.com/search?q=%D8%B3%DB%8C%D9%84+%DA%AF%DB%8C%D9%84%D8%A7%D9%86+2019&num=10&newwindow=1&sca_esv=a1c2417e3bc69eb&rlz=1C1YUJH_ruAM1093AM1093&sxsrf=ADLYWIIQ0pkAcRoakA4GpkbU5Foh9U8EWg:1731676101978&ei=xUc3Z8GpO66Fxc8PmOWjgQE&start=70&sa=N&sstk=ATObxK5xHD0BcVfFWH3H3flkVrA6fEaUCtSIcX0WEI5Xv6ENAwSenUxBsTVG2FX0bsPT3TJo65tn138D8jgEnpzkYaQLoQXnZzwYSEt7aSM4Ojn6cOAY9kOCYicPpov_xs61ZzYFaaRdXtFN1RKQ21ib_jkeGtHh9Sni2Sif4wZvlv2eNQrJGQQ-GNoUc2vhAdj69rgJfK8B1xuk2lyb1BokiykHarA_igMwial_UWdriA2kj7eH5FKab4JHLRbF0zm8lRtXcdH_zf9M8tdLzzzObjg&ved=2ahUKewiBoLkXtN6JAxWuQvEDHzyKRA4PBdY0wN6BAgJEa8&biw=1536&bih=791&dpr=1.25)

و همین‌طور می‌گفت، آن کدخدای درمانده

حالا تو یادت هست که آخرش چه شد؟

کبوتر بچه‌ها و جوجگان چه شدند؟

در نهایت چه به سر کدخدا آمد؟

فقط به تو بگویم که با چه کسی باید درآفتی

خدا کند انسان درگیر خشم و غضب خدا بشود

اما گیر اینها که گدا صفت هستند نیافتد (مثل گیلکی "آدم خودا گیر دکفه،

گدا گیر دنکفه" برگرفته از ۲ سموپیل ۲۴ : ۱۴ / تمنا آنکه به دست خداوند

افتیم که رحمت‌هایش فراوان است ولی به دست انسان گدا نیافتیم)

## ● سیل گیلان



شرایط سخت مردم در مناطق سیل‌زده گیلان<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> خبرگزاری ایندپندت

## دار به دوش

سیزدهم مارس ۲۰۲۴

به صوب بی خوروس

به سَعْتَه گیلان

جنگل لاکان

کراً پای دأر

ایسأییم پایدار،

گیلکی بینوشته پای دأر

میداد دأره بینوشته کس

پَیه دَرَه، دأربانان سر دأر

خأرش کونه می جان

سَعْتَانِ شؤمأریم

إیْتَه أیْتَه

دأر سر سَعْتَه دأر

بیشنو، بیدین، منم  
 کی لنگر زنم ، دینگ دینگ  
 ارہ اورہ  
 وأوندرد با دأره و داس  
 رأسته دس، چپہ پا  
 وأترکانہ دِ چومان نی نی  
 تورأن و دالان، رخشینا گیفته مرأ  
 پاپیته أمرا، صندوق سر، مسجدہ میأن  
 هلاچین خوردندرم  
 نوخوفته أ ساعتہ دار  
 ویریشتن ره چومان پلکہ زنہ  
 خوفته ہنی کبل ولی  
 جہ دس اون شنتہ علی  
 دأر فکش، دأر بہ دوش  
 اموندرد تترج  
 کس کسہ دوخانید  
 اوشانی کی وریشتد  
 ایٹا پلکہ نانا وأسی  
 شأیدم می چومان وأسی  
 می دونبال سر  
 جہ بوخوفته چومان  
 لنگر زنم دأر سر، ہتو ہتو  
 آی دفعہ، دیلی نگ دیلی نگ  
 اوخان ببہ بی نگ بی نگ  
 خروس أمرأ ، ایدفعہ



شأید بخانی سه دَفه  
جه چومارسرا، رشتیان، ساغریسازان  
أموندرد می دونباله سر  
دأر فکش به دوش  
کراً پای دأر، هلاچینه فکش دکش

### خاندش گیلکی



دأر به  
dosh\_trial\_0.mp3

### برگردان از گیلکی به فارسی

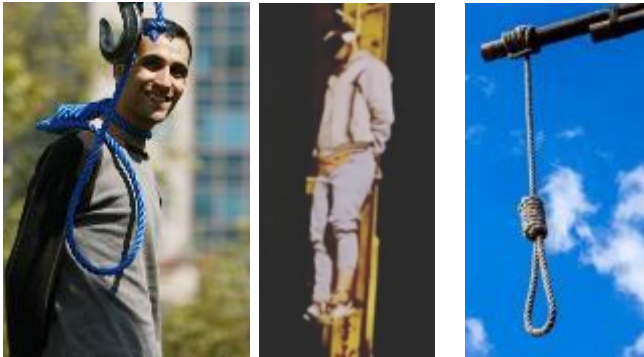
دأر بر دوش   
به صبح بدون خروس  
به ساعت گیلان  
جنگل لاکان  
همچنان پای دأر  
ایستاده‌ایم پایدار  
گیلکی نوشته پای دأر



نویسنده مداد دارد  
 نگهبانان دار کنار دار باتوم دارند  
 می خارد جان و تنم  
 می شماریم ساعت‌ها را  
 یکی یکی  
 بر سر دار ، ساعت دار  
 بشنو ، ببین ، این من هستم  
 که آونگ شدم ، دینگ دینگ  
 به این طرف ، آن طرف  
 می برند با داره (داس دندانه‌دار) و داس  
 دست راست ، پای چپ  
 می‌ترکانند مردم چشمان را  
 دیوانگان و احمق‌ها مسخره می‌کنند مرا  
 با آن زن بی‌شرم، بر سر صندوق، در میان مسجد  
 تاب می‌خورم  
 این ساعت نخوابیده است  
 برای بیداری چشمان تکانی خورند  
 هنوز کبل‌ولی در خواب است  
 از دست آن شسته‌ علی (خرفت نادان)  
 دار را با خود می‌کشند، دار را بر دوش دارند  
 همچنان می‌آیند پشت سر هم  
 همدیگر را صدا کنید  
 آهای آنهایی که بیدار شدید  
 برای یک پاره نان  
 شایدهم برای چشمان من



در پی من  
از میان چشمان خوابیده  
آونگی هستم بر سر دار همچنان  
این دفعه دیلی ننگ دیلی ننگ  
صدایش پژواک گردد برای بی ننگ بی ننگ  
اینبار با خروس  
شاید بخواند سه بار  
از چومارسرا، رشتیان، ساغریسازان (محلله‌های کهن رشت)  
در پی من می آیند  
دار را به دوش همچنان می کشند  
برای پای دار، که تابی است برای کشیدن و رها کردن



و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد.

لوقا ۱۴ : ۲۷

اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید.

متا ۱۶ : ۲۴

## گیلکی

پنجم دسامبر ۲۰۲۳

واسوج فوسوج  
واسین فوسین  
گیله‌زا نشه بوستن  
گیلکی نشه گوفتن  
ای‌تا ب‌ماسته خنده  
دوچوک وئنجه مانستان  
وارگانه او دیم سر  
خاک خو سر فوکوده  
چارچنگولی فوچوکسته  
آغوزدار دارواچوک  
نه گپ زن دانه  
نه گیلکی خوانه

کوری خوانه  
کی مورشت شینم  
گوشاد فال بو  
سامان گویا  
بکته جیر  
از او جور  
ایتا شعرم نانه  
چی چی نی پر بکنده  
پنجران فندرستی  
گیله زا چوم براه نیشته  
تا فرسه اونی کی وا بایه  
صیبه سر  
تا شب دکفه  
هویه سرپا ایسا  
تا فرسه ایسا  
دانم کی بیشتوسته  
أروزان کریسماسه

خاندش گیلکی



## برگردان به فارسی



خود را به چیزی چسباندن  
 خود را به چیزی مالیدن  
 (هیچکس) بچه گیلک نمی‌شود  
 (هیچکس) نمی‌تواند گیلکی بگوید  
 مانند یک خنده ماسیده است  
 مانند آدامس چسبیده است  
 آویزان شده روی آن صورت  
 خاک بر سرش ریخته  
 چهار چنگالی خود را چسبانده  
 به درخت گردو، آن بالارونده از درخت  
 نه گفتگو را بلد است  
 نه گیلکی شعر می‌خواند  
 اما کرکری می‌گوید  
 که من بچه رشت هستم  
 سوراخ بزرگی  
 در آسمان پیدا شد گویا  
 و به پایین افتاد  
 از آن بالا  
 یک شعر هم بلد نیست  
 گنجشک پر کننده  
 به پنجره‌ها می‌نگرد  
 بچه گیلک چشم به راه نشسته



تا بیاید آنکه باید بیاید  
از سر صبح  
تا وقتی که شب بشود  
همانجا سرپا ایستاده است  
تا عیسا از راه برسد  
می دانم که او شنیده است  
این روزها کریسمس است



گیلکی	
خود را به چیزی چسباندن	واسوج فوسوج
خود را به چیزی مالیدن	واسین فوسین
(هیچکس) بچه گیلک نمی شود	گیلهزا نشه بوستن
(هیچکس) نمی تواند گیلکی بگوید	گیلکی نشه گوفتن
مانند یک خنده ماسیده است	ای تا بماسته خنده
مانند آدامس چسبیده است	دوچوک وئجه مانستان
آویزان شده روی آن صورت	وارگانه او دیم سر
خاک بر سرش ریخته	خاک خو سر فوکوده
چهار چنگالی خود را چسبانده	چارچنگولی فوجوکسته
به درخت گردو، آن بالارونده از درخت	آغوزدار دارواچوک
نه گفتگو را بلد است	نه گپ زن دانه
نه گیلکی شعر می خواند	نه گیلکی خوانه
اما کرکری می گوید	کوری خوانه
که من بچه رشت هستم	کی مو رشت شینم
سوراخ بزرگی	گوشاد فال بو
در آسمان پیدا شد گویا	سامان گویا
و به پایین افتاد	یکته جیر
از آن بالا	از او جور
یک شعر هم بلد نیست	ایتا شعرم نانه
گنجشک پر کننده	چی چی نی پر بکنده
به پنجره ها می نگرد	پنجران فندرستی
بچه گیلک چشم به راه نشسته	گیلهزا جوم براه نیسته
تا بیاید آنکه باید بیاید	تا فرسه اوتی کی وا بایه
از سر صبح	صبیه سر
تا وقتی که شب بشود	تا شب دکفه
همانجا سرپا ایستاده است	هویه سرپا ایسا
تا عیسا از راه برسد	تا فرسه عیسا
می دانه که او شنیده است	دانه کی بیشنوسه
این روزها کریسمس است	آروزان کر یسماسه

## مونٽنظريٽم

سوم ڙانويه ۲۰۲۲

سى روز آرا مڃم  
اورا خوشم  
تي جان قوربان سيروسم

همي جا وامڃم  
او زامانان دونبال

يتا زاي بيم  
او موقع  
رشت زاکان امرا  
سور خورديم  
همي گي



از او جور تا جیر  
او پیله برفه او ساله  
پیله تَرَن یاده

آلافان راسته بو  
همی چی دبسته بو

چومان ارسو نوبو  
دیمان گول دکنه  
لاکون سر تی تی  
هر لب سر ایتا خنده بو

او یخ و سرما آمره  
هر کی خو مار آمره  
یا خاخور و همسایه  
کولی گپ داشتی گوفت نره

آلان نیگا نوکون  
ماتم بیگته،  
شیون دکنه  
ویرانه سامان بوگوده

مورغانه بیخته بو همی جایزه  
گول پسری، قند عسلی  
نان لاکو با خورفه دانه





دس دسی خرابا بو  
گورخانه دلان ورسانه  
ببرده چیکان  
بوکوشته کولشکن  
هه کفتار و شال بیلاورسی

تی جان قوربان  
بازم ببار  
داریمی امید هنی  
بازم خلی داران تی تی  
کوران دامن چین چینی  
آغوز بکاریم  
کونوس بی چینم  
بجارسر ر  
جو واشانیم  
دس بیگیریم کاکولی بخوانیم  
منتظریم سیروس جان  
بازم ببار برار جان

الان آیا ایسام، آیا سرپا ایسام  
می سره جور گیتیم  
همی زمین و سامان پور بارانه  
فاندره عیسا، از راه فارسه  
ببار ببار سیروس جان

## تا دوباره جان بیگیریم از جا ورزیم

یاد شده است. بنا بر گزارش «تیشتریشت»، تیشتر در چستی و چالاکتی به تیر آرش تشبیه شده است. و از آن جا که «تیشتر» را به نام «تیر» هم شناخته شده است، به نظر می‌رسد این «تیر» به مفهوم ماه تیر و ستاره و ایزد، با تیری که در تیراندازی با کمان از آن استفاده می‌شود با هم مرتبط هستند. اسطوره تیراندازی آرش و تیر دورپرتاب او در ماه تیر این ارتباط را قوت می‌بخشد. در منابع مذکور است که در اسطوره تیشتر «تیشتر، ایزد باران که به صورت ستاره «شعرا یمانی» یا «کلب اکبر» تجسم می‌یابد نزد اروپاییان سیروس<sup>۱</sup> خوانده می‌شود و در شرق و به ویژه در ماه‌های تیر و امرداد و شهریور پیش از طلوع خورشید دیده می‌شود... در پرتو تلاش این فرشته است که زمین از موهبت باران برخوردار می‌شود و کشتزارها سیراب می‌گردند و شاید به همین دلیل نویسندگان ایرانی و عرب او را فرشته‌ی رزق و روزی دانسته‌اند و آن را میکاییل نامیده‌اند»<sup>۲</sup>

Sirius

\* دهخدا

۹۵

از کتاب اعتقاد عطاردی - صادق نیک پور



## خاندش گیلکی



montazerim.m4a

### برگردان از گیلکی به فارسی

به زبان گیلکی  
برای روزهای برفی در ژانویه

\*\*\*

سی روز است همه جا می جویم و هر جایی می خوابم  
ای به قربانت سیروسم، به دنبال روزهای کودکی  
کودکی بودم در رشت با دیگر کودکان  
سُر می خوردیم از بالا تا پایین در آن بارش برف بزرگ  
بزرگ‌ترها یادشان است  
در مسیر و محله برنج فروشان بود  
همه جا تعطیل و بسته شده بودند  
اشکی از چشمی نمی ریخت  
صورت‌ها گل انداخته بودند  
دختران بر موهایشان شکوفه داشتند  
هر لبی یک خنده داشت

در آن یخ و سرما هر کس با مادرش یا خواهر و همسایه‌اش  
 حرف‌ها داشت برای گفتن  
 به روزگار فعلی ما نگاه نکن که همه جا را ماتم گرفته است و این روزها هر جا  
 پر از شیون است، آن قدر که آسمان ما ویران شد  
 آن زمان تخم‌مرغ پخته شده را با نان محلی پر از دانه‌های خرفه به ما جایزه  
 می‌دادند و ما را گل پسر و قند عسل خطاب‌مان می‌کردند  
 دست دستی و با همین دستان ما همه چیز خراب شد  
 رعدوبرقی در گرفت و همه چیز را پاره کرد همین شغال و کفتار شوم که  
 می‌بینند جوجه‌ها را بردند و مادرشان را کشتند  
 قربانت بگردم ای سیروس آسمانی تو بار چون ما هنوز امید داریم  
 تا درختان گوجه سبزما شکوفه کنند، دختران ما دامن چین چین دار بپوشند  
 و برق‌صند، گردو بکاریم، میوه بچینیم، دانه برای مزارع برنج بپاشیم و دستان  
 همدیگر را بگیریم و شعر زیبا و امیدبخش کاکوله را با هم بخوانیم  
 برادرم از آسمان بار، اکنون اینجا ایستاده‌ام سرم را بلند گرفته‌ام  
 زمین و آسمان ما پر باران است  
 تو همچنان بار و نگاه کن عیسا از راه می‌رسد ما دوباره زنده می‌شویم و  
 می‌روییم





Sky containing different types of cirrus clouds

## Cirrus cloud

### ابرهای سیروس

ابرهای سیروس می‌توانند از بالای رعد و برق‌ها و طوفان‌های گرمسیری تشکیل شوند و گاهی اوقات رسیدن باران یا طوفان را پیش‌بینی کنند. اگرچه آنها نشانه‌ای هستند که باران و شاید طوفان در راه است اما خود سیروس چیزی بیش از ریزش رگه‌هایی از کریستال‌های یخ نیست. این کریستال‌ها وقتی در هوای گرم‌تر و خشک‌تر می‌افتند، متلاشی می‌شوند، ذوب می‌شوند و تبخیر می‌گردند و هرگز به زمین نمی‌رسند. ابرهای سیروس زمین را گرم می‌کنند و با پتانسیل و انرژی درونی خود به دگرگونی‌های آب و هوایی کمک می‌کنند. یک زمین در حال گرم شدن شاید ابرهای سیروس بیشتری تولید کند که به گونه‌ی نهفته به ایجاد یک حلقه خود تقویت‌کننده خواهد انجامید.

برگرفته از

[https://en.wikipedia.org/wiki/Cirrus\\_cloud](https://en.wikipedia.org/wiki/Cirrus_cloud)

### ابر پَرسان

ابر پَرسان یا سیروس (به انگلیسی: Cirrus) به کلی به ابرهایی گفته می‌شود که غالباً نازک بوده و به صورت پَرماند و سفیدرنگ و شفاف (تراپیدا) دیده می‌شوند و بلندای نسبتاً بسیاری از سطح زمین دارند. واژه پَرسا در فارسی به معنی پَرماند است. ابرهای سیروس یا پَرسان به شکل رشته‌های ظریف سفید یا تکه‌ها یا نوارهای باریک عمدتاً سفید جداازهم هستند. این ابر جلوه‌ای ریسه‌دار یا گیسودار یا ابریشمی یا هر دو را دارد.

گاه این ابرها به اندازه‌ای گسترده‌اند که از یکدیگر تشخیص‌پذیر نیستند. ابرهای پَرسان حدود ۳۰٪ از ابرهای زمین را تشکیل می‌دهند. این ابرها با گذراندن نور خورشید از فضا و اجازه ندادن به بازتاب پرتوهای فروسرخ باعث ایجاد اثر گلخانه‌ای در سطح زمین می‌شوند.

بن‌مایه :

[https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%A8%D8%B1\\_%D9%BE%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%86](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%A8%D8%B1_%D9%BE%D8%B1%D8%B3%D8%A7%D9%86)





Cirrus fibratus



Cirrus uncinus, commonly called mare's tails



Fall streaks in a cirrus cloud

الان آیا ایسام، آیا سرپا ایسام  
می سره جور گیتیم  
همی زمین و سامان پور بارانه  
فاندره عیسا، از راه فارسه  
ببار ببار سیروس جان

صادق نیک پور

ببینید که او با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید

مکاشفه ۱ : ۷

